

# دین و مذهب

## در عهد ایلخانان ایران \*

مهمترین مسأله اجتماعی دوره ایلخانان که از هر لحاظ تأثیر عمیقی در تاریخ ایران داشته است مسأله دین و مذهب در این عصر است. این موضوع یعنی «دین و مذهب در عصر ایلخانان» تاکنون با همه اهمیت که دارد در هیچ منبعی به تفصیل مورد بحث انتقادی قرار نگرفته و نوشته‌های تاریخ‌نویسان در این باره از حدود شرح واقعات مذهبی این دوره از قبیل قبول اسلام فلان ایلخان یا اقدامات ایلخانان مسلمان در زمینه تقویت دین مبین تجاوز نکرده است؛ در حالیکه نگارنده پس از مطالعه دقیق اغلب مدارک تاریخی راجع باین دوره اعتقاد پیدا کرده است که مهم‌ترین و مؤثرترین مسأله و موضوع قابل بحث دوره ایلخانی همین مسأله و موضوع است و حتی اگر حمل بافراط در مهم پنداشتن موضوع نشود گمان میکند با توجه باینکه تأثیر مسائل اجتماعی و مذهبی در تاریخ و سیاست یکقوم بیش از هر موضوع و مسأله دیگر است اهمیت تأثیر مغول در دین و مذهب مردم ایران و فراهم آمدن مقدمات از بین رفتن تعصبات مذهبی و آزادی نسبی مذاهب اسلام و پی‌ریزی شالوده‌تشیع در این دوره از هر لحاظ مهم‌تر از موضوع ادبیات در دوره مورد بحث میباشد زیرا ادبیات نماینده ذوق و افکار اجتماعی یکقوم بشمار است در حالیکه دین مذهب و تطور آن بخصوص در مملکتی نظیر مملکت ایران که همواره عرصه واقعات مذهبی بوده، و حتی بنظر گروهی از علمای مستشرق مغرب‌زمین پیش آمده‌های شگرف سیاسی و تاریخی این مملکت چه در ادوار قبل از اسلام و چه در دوره اسلامی بیش از هر چیز معلول علل و تأثیرات دینی و مذهبی بوده است، مؤثر اصلی و زمینه واقعی و معنوی واقعات بزرگ تاریخی

---

\* در دنباله مقاله «تصوف در عهد ایلخانان» که در شماره پائیز سال گذشته بچاپ رسید، برای تکمیل بحث مطالعه در موضوع «دین و مذهب» کمال لزوم را داشت. از اینرو بچاپ این مقاله مبادرت شد

سیاسی و علت پیشرفت و انحطاط اجتماعی محسوب میشود و بدیهی است که باید اذعان کرد پیوستگی بین مظاهر و مسائل مختلف راجع بیک قوم در مورد ایندو موضوع یعنی موضوع « دین و مذهب » و « ادبیات و آثار ذوقی و فکری » نیز صادق است .

ازینرو تحقیق در این موضوع مهم کمال لزوم را دارد و از آنجا که احترام از اطناپ نیز لازم است نگارنده خواهد کوشید هرچه بیشتر باختصار و اجمال بکوشد و حتی المقدور از آوردن عین اسناد و مدارک راجعه بموضوع مورد بحث خودداری کند . از آنچه تاریخ نشان میدهد برمیآید که سیر مسأله دین و مذهب در دوره ایلخانان با آنچه منطقاً انتظار میرفت متفاوت است و حصول نتایجی از آن قبیل که در عهدغازان و اولجایتو و ابوسعید بدست آمد با آنچه که از قوم خشن مغول و فرزندان چنگیز منتظر بود مطابقت چندانی ندارد و نرمی و انعطاف و مساعدتیکه از بعضی ایلخانان چون غازانخان و سلطان محمد خدا بنده در مورد اسلام و اجرای قوانین شرع همین بظهور رسید و روش عدم تعصبی که در دربار ایلخانان بزرگ مغول نسبت بمسائل مذهبی اتخاذ شد و کم کم در سراسر اجتماع بسط یافت از پشت عینک بدینی محض نسبت بمغول و حکومت مغول بسی شگفت آور و مستبعد مینماید ولی اگر منصفانه قضاوت بکنیم سلاطین مغول در برابر هر از آن عیب لا اقل بیک هنر نیز داشتند و آن هنر « عدم تعصب در مسائل سیاسی و نظامی و مذهبی » بود و خشونتها و قساوتهاییکه از آنان در کشورهای اسلامی و حدود شرقی اروپا بظهور رسید از باب سیاست عادی و طبیعی جهانگیری بود نه از باب تعصب و کینه توزی و انتقام کشی، چنانکه در یاسای ساده و محکم چنگیزی که نماینده هدفهای روشن سیاسی و نظامی و اجتماعی آن قوم است جنگ و خونریزی بیهوده ممنوع است و مصونیت و امنیت اقوامیکه از در اطاعت و قبول ایلی در میآیند تأمین شده است و راجع بتحمیل آئین و دین و عقیده بخصوص چیزی در آن یافت نمیشود و اصولاً فاقد هر نوع هدف معنوی میباشد و بطور کلی میتوان گفت از خلال

یاسای چنگیز و لابلای اوراق تاریخ حمله مغول زمینه و هدفی جز يك هوس ساده و غریزی بمطیع ساختن اقوام مخالف و سرکش و دوستی با اقوام دوست و موافق و نظم و انتظام امور مستنبط نیست و اگر در نظر بگیریم که بهانه حمله چنگیز بایران، یا مجبور بودن او به هجوم، بدست خود ایرانیان تأمین شد موضوع روشنتر خواهد شد و گفته جویشی درباره عدم توسل پادشاهان مغول بتهدیدات لفظی شدید آنجا که میگوید پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه بتهدیدات لفظی شدید پرداخته وقتی که دشمن را بتسلیم و اطاعت دعوت میکردند بآنها منتها تهدیدی که مینمودند همینقدر بود که مینوشتند « اگر مطیع و منقاد نشوی ما آنرا چه دانیم خدای قدیم داند » (۱) گواه این سادگی و صراحت است و چنانکه در جای دیگر نیز اشاره کردیم منظور ما از ورود در این بحث اثبات هنری برای قوم مغول نیست بلکه منظور تحلیل و نمودن علل انعطاف و مساعدت و عدم تعصب ایلخانان مغول است و گر نه کیست که نداند یاد بیداد مغول تا روز رستاخیز موی بر اندام هر شنونده و خواننده ای راست خواهد کرد. برای تکمیل مطالب میگوئیم ایلخانان ایران با همه بی تعصبی يك تعصب شدید داشتند و آن تعصب حفظ قدرت و توسعه قلمرو و سلطنت بود و در اینراه از هیچ خشونت و بیدادی محترز نبودند و حتی موقعیکه کسی مورد سوء ظن و تهمت خیانت قرار میگرفت چندان لزومی بتحقیق کامل و اثبات عادلانه گناه بر متهم نمیدیدند و چه بسا که بعد از اجرای سیاست بکشف حقیقت موضوع می پرداختند و چون کذب تهمت روشن میشد در سیاست و تنبیه متهمان به « افترا و دروغگویی و خصومت با شخص مقتول » نیز همان روش را در پیش میگرفتند.

آثار حکومت ایلخانان از لحاظ دین اسلام با توجه بموارد مثبت و منفی آن آثار از این قرار است :

۱- برچیده شدن دستگاه خلافت عباسی و از بین رفتن نفوذ مرکز اسلامی بغداد

- ۲- با از بین رفتن مرکز قدرت اسلامی بغداد آثار ناشیه از وجود آن مرکز یعنی مرکزیت و نفوذ مذهب سنت نیز از بین رفت یا لاقلاً ضعیف شد .
- ۳- در دوره جهانگیری مغول و دوره ایلخانان بخصوص تاروزگار حکومت غازان عکس العمل بدینی و نفرت مسلمین نسبت بقوم مغول بصورت قدرت و نفوذ معنوی دشمنان سرسخت آن قوم یعنی سلاطین مصر و شام ظاهر گردید و چشم امید مسلمین از هرسو بجانب ممالیک دلاور و مجاهد مصر دوخته شد
- ۴- با قبول اسلام غازانخان دین حنیف مجدداً قدرت یافت و حتی گاهی از طرف غازانخان تازه مسلمان در تقویت دین اسلام همتی قابل تحسین که از پادشاهان مسلمان کمتر دیده شده بود بظهور رسید .
- ۵- در اجرای آئین مقدس اسلام در دوره غازانخان و اولجاتیو کوششی بسزا شد و حتی در بعضی موارد مبالغه رفت .
- ۶- با از بین رفتن موجبات و مراکز تعصب و خشونت مذهبی و خلوص ذهن ایلخانان مسلمان از تأثیرات تقلیدی و سنتی و پیروی نکردن سلاطین مغول از سیاست مذهبی بازار تعصبات و رافضی کشی از رونق افتاد و آزادی در بحث و مناظره بین علمای مذاهب مختلف جانشین تعصبات خشن دیرین شد و باید در نظر داشت که اگر چه گاهی مواردی برای تصور پیروی از سیاست مذهبی در دوره ایلخانان بنظر میرسد ولی اصولاً ایلخانان مغول سیاست مذهبی حادی نداشتند و نمی توانستند چنین سیاستی داشته باشند
- ۷- تمایل شدید غازانخان بخاندان رسول اکرم و تقویت او از تشیع و قبول تشیع از طرف سلطان محمد خدا بنده پایه های مذهب تشیع را محکم کرد و برای اولین بار تشیع بعنوان مذهب رسمی و درباری ایران پذیرفته شد و زمینه برای غلبه قطعی تشیع بر تسنن که در دوره صفویه بوقوع پیوست آماده گشت .
- ۸- بعضی از مؤرخین غربی در موضوع اسلام آوردن ایلخانان ایران سیاست و مصلحت را بیش از صداقت و ایمان مؤثر میدانند و تمایل ایلخانان را ب تشیع عکس العمل

رقابت و مخالفت با سلاطین مصر و سعی در ایجاد موقعیت مذهبی ممتاز و مجزائی در مقابل مسلمانین مصر و شام و خلافت عباسی می‌پندارند. اگرچه بعید نیست این نظر و بخصوص نظر اخیر راجع بعلت توجه ایلخانان بمذهب تشیع درست باشد ولی بهتر است قبل از بررسی کامل مدارك راجعه باین موضوع از اظهار نظر در این باره خودداری کنیم و در هر صورت اعم از اینکه اخلاص و صداقت باعث ایلخانان در تقویت دین اسلام و مذهب تشیع شده باشد یا سیاست و مصلحت، در نتیجه موضوع فرقی حاصل نخواهد شد.

## ایلخانان مسلمان

چند تن از ایلخانان ایران بودائی و چند نفر مسیحی و چند تن مسلمان بودند. ایلخانانیکه متدین بدین بودائی و مسیحی بودند عبارتند از:

۱- هولانگوخان - مادر هولانگو سرقوی تی مذهب مسیح داشت و زوجه اش دو قوزخاتون نیز بمذهب مسیح مؤمن بود. هولانگو شخصاً مذهب بودائی داشت و در خوی بتخانه‌ها ساخته بود ولی برای رعایت خاطر زوجه اش دو قوزخاتون که پسرزاده آوانگ خان آخرین پادشاه قوم کرائیت بود عیسویان را محترم میداشت و آنانرا بکارهای مهم مملکتی میگماشت و بامراو برای ایشان کلیساها ساخته شد.

۲- اباقاخان - این ایلخان نیز با وجود بودائی بودن بکیش مسیح تعلق خاطر داشت و دختر امپراتور روم شرقی میخائیل پالئولوگوس را بهمسری اختیار کرده بود و چنین شهرت داشت که قبل از ازدواج بامریم دختر امپراتور روم بخواهش او آداب تعهید بجا آورده و قبول مسیحیت کرده است. در دوره این ایلخان بر مسلمین بیدادها رفت و کار سفاکی او بجائی رسید که پس از شکست لشکر مغول از سلطان مصر در صحرای ابلستین امر بقتل عام مسلمین آن بلاد داد و دو بیست یا بقولی پانصد هزار نفر از مردم بیگناه آن نواحی کشته شدند

۳- ارغونخان- این ایباخان دین اجدادی مغول را داشت و از اسلام و مسلمین سخت بیزار بود و همین دشمنی جبایی با مسلمانان فرصت مناسبی بسعدالدوله یهود داد که نظر خود را در دشمنی با مسلمین و طرد آنان از مقامات و مشاغل دیوانی و دولتی و سپردن کارها بدست یهودیان و مسیحیان بموقع اجراء بگذارد. سعدالدوله یهود در آخر کار برای قلع ریشه هستی امرا و بزرگان و علمای مسلمان توطئه‌ای ترتیب داده ارغونخان را پیغمبر خدا نامید و او را بجهاد در راه قلع مخالفین و قتل کسانی که از قبول ملت جدید سرباز زنند تشویق کرد و با تصویب ارغون مصمم شد خانه کعبه را پرستشگاه اصنام سازد ولی خدا جز این میخواست و سعدالدوله در ایام بیماری ارغون بدست امرای مغول که از خودسری و نفوذ او در مزاج ایباخان خشمگین بودند بقتل رسید و ارغون نیز در ربیع الاول سال ۶۹۰ مرد و دین ارغونی را با خود بزیر خاک برد. ارغون برخلاف سلطان احمد با عیسویان روابط دوستانه‌ای داشت و در صدد بود کلیساهای آنها را که بدست سلطان احمد ویران شده بود مرمت کند و بیت المقدس را از مسلمین گرفته بایشان دهد و مکاتباتی نیز با پاپ هونوریوس چهارم و نیکلای چهارم و فیلیپ نپل پادشاه فرانسه بعمل آورد ولی چنانکه میدانیم این نقشه‌ها بجائی نرسید و از حدود اندیشه و خیال تجارز نکرد.

رتال جامع علوم انسانی

۴- گیخاتوخان- این ایباخان نیز پیرو دین اجدادی خود بود ولی نسبت با اسلام و مسلمین نظر بدی نداشت و علما و سادات و ائمه دین را از پرداخت مالیات معاف کرد.

۵- بایدو - کیش عیسوی داشت و در احیای آداب و سنن این مذهب میکوشید ولی نسبت بمذهب اسلام هم بدین نبود و برای دلجوئی از مسلمین پسر خود را برای ادای نماز بایشان میفرستاد.

از دوره حکومت پنج ایباخان مذکور در بالا دوران ایباخانی اباقا و ارغون

روزگاریسه روزی مسلمین محسوب میشود و خفتها و ذلت‌هاییکه مسلمین در دوره اباقا و ارغون و بخصوص ایلخان اخیر متحمل شدند از حد شرح و وصف بیرونست .  
**ایلخانان مسلمان :**

۱- سلطان احمد تگودار - این ایلخان بعد از جلوس اول کاری که کرد اعلام مسلمانی بود و مراسله‌ای در این باب بعلمای و بزرگان بغداد نوشت و خود را حامی دین مبین اسلام و پیرو شرع محمدی معرفی نمود . سلطان احمد در مسلمان کردن مغول و تبدیل بتخانه‌ها و کلیساها بمساجد و احترام علمای اسلام سعی فراوان کرد و همین موضوع یکی از علل تنفر امرا و شاهزادگان مغول از او گردیدن بارغون خان بود . مشوق سلطان احمد در تقویت اسلام و مسلمین خواجه کافی شمس‌الدین محمد جوینی بود .

صاحب حبیب‌السیر در مخالفت شاهزاده ارغون و بوقا با سلطان احمد و خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان چنین گوید : « . . . و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت بر صحیفه شاهزادگان و امرا نگاشت که احمدالوس چنگیزخان را ویران ساخته و از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت »

۲- سلطان محمود غازان - بزرگترین ایلخان مغول است . قبل از رسیدن بایلخانی بتشویق امیر نوروز قبول اسلام کرد و در روزگار سلطنت خود تاجائیکه در توانائی داشت اسلام و مسلمانی را تقویت نمود . اگر چه شیعه بودن غازانخان روشن و ثابت نیست ولی در تمایل او بتشیع و ارادت و رزی بخاندان رسول اکرم و احترام فوق‌العاده سادات تردیدی نیست .

۳- سلطان محمد خدابنده اولجاتیو - این ایلخان در تقویت اسلام و اجرای اصول و فروع دین مبین جدی بلیغ داشت . گردیدن او بمذهب تشیع مورد اجماع مؤرخین است و چون وقایع مذهبی دوره سلطنت این ایلخانانرا بتفصیل خواهیم دید

فعلاً از شرح و بسط موضوع خودداری میکنیم.

۴- سلطان ابوسعید بهادرخان - این سلطان نیز دل بنور اسلام روشن داشت ولی متعصب نبود. پس از طوفان و قحط و غلای سال ۷۱۹ که در غالب بلاد او پیش آمد و مقدسین آنرا نتیجه اعمال قبیح مردم جلوه دادند امر داد شرابخانه ها را بستند و خمپارا شکستند و خراباتها را خراب کردند و همین اقدام او از بواغث عمده جلب اطمینان و محبت سلطان مصر و انعقاد پیمان دوستی بین ابوسعید و الملک الناصر بود. مناسب است که گفته مرحوم بهار را در مورد ابوسعیدخان نقل کنیم که: «از ایخانان احمدخان جانشین اباقا مسلمان شد و بعد از او بفاصله دوتن غازان خان نیز اسلام آورد و اولجاتیو پسر غازان موسوم بخر بنده و معروف به خدا بنده تشیع اختیار کرد و ابوسعید نیز بین بین میزیست زیرا از تعیش و جنگ های بیپوده بکار دیگری نمیرسید» (۱)

### سعدالدوله یهود دشمن اسلام و مسلمان

وزرای ایخانان مغول عموماً مسلمان بودند تنها سعدالدوله یهود ولد صفی الدوله با وجود اینکه نخست اظهار اسلام و سعی در مسلمانی نمود ولی بعد از رسیدن باوج قدرت دشمن خونی اسلام و مسلمین گشت و یهود را روی کار آورده حتی چنگیز و ارغون را پیغمبر خواند و با استفاده از کینه باطن ارغون او را بر علیه مسلمین برانگیخت و دست بقتل بیگناهان گشوده مسلمین را از خدمت دیوان ممنوع ساخت (۲)

۱- سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۱۸۳

۲- برای تنظیم فائدت فهرست وزرای ایخانانرا از زمان هولاکو خان تا عهد ارباخان ذکر میکنیم:

۱- زمان هولاکو خان: **خواجه سیف الدین پتکچی** که در محرم سنه ۶۶۱ با خواجه عزیز عامل گرجستان و خواجه مجدالدین تبریزی بیاسا رسید. بعد از او **خواجه شمس الدین محمد جوینی** معروف بصاحب دیوان بوزارت رسید.

۲- زمان اباقاخان: **خواجه شمس الدین صاحب دیوان**



### سابقه مسلمانان امرای مغول

اگرچه سلطان احمد تگودار نخستین ایلخان نیست که اسلام آورد و مغول را بقبول اسلام تشویق کرد ولی مسلمانان امرای و بزرگان مغول قبل از آمدن هلاکو

۳۶- زمان سلطان احمد تگودار : **خواجه شمس الدین صاحب دیوان** که پس از کشته شدن سلطان احمد در شعبان ۶۸۳ با پسرانش بامر ارغون کشته شد  
 ۴- زمان ارغون خان : **سعد الدوله یهود** که در اواخر سلطنت ارغون بدست امرای کشته شد .

۵- زمان گیخاتو خان : **خواجه صدرالدین احمد خالیدی زنجانی** ملقب بصدر جهان ، که در عهد بایدوزارت معاف و بضبط مملکت روم و دیار بکر منصوب شد .

۶- زمان بایدو خان : **خواجه جمال الدین دستجردانی** .  
 ۷- زمان غازانخان : **خواجه صدرالدین احمد زنجانی** که پس از مدتی بتصرف در مال دیوان محکوم و معزول شد و **خواجه جمال الدین دستجردانی** وزارت یافت و در محرم ۶۹۶ بیاسا رسید و صدرجهان باز بوزارت منصوب گشت و در رجب ۶۹۹ بامر غازان خار کشته شد و در آخرین سال وزارت و صاحب دیوانی به **خواجه رشیدالدین فضل الله و خواجه سعدالدین ساوجی** مفوض گشت .

۸- زمان سلطان اولجایتو : **خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین محمد** بقرار زمان غازانخان ، تا اینکه بر اثر تهمت زدن خواجه سعدالدین بر خواجه رشیدالدین و معلوم شدن تهمت خواجه سعدالدین بیاسا رسید و **خواجه تاج الدین علی شاه جیلان بجای** او بمشارکت در وزارت با خواجه رشید معین شد .

۹- زمان سلطان ابوسعید : **خواجه رشیدالدین و خواجه علی شاه** ، خواجه رشیدالدین در جمادی الاولی سنه ۷۱۸ بسعایت خواجه علی شاه محکوم و مقتول شد و خواجه علی شاه بسال ۷۲۴ بیمار شد و در گذشت . **خواجه غیاث الدین ابن رشیدالدین** بعد از علی شاه بوزارت رسید . **خواجه غیاث الدین نخست** با **خواجه علاء الدین محمد** وزارت زاندولی پس از مدتی **خواجه علاء الدین** بسر شغل استیفا رفت و **خواجه غیاث الدین** در وزارت مستقل شد . **رکن الدین صابین** نیز بعد از خواجه علی شاه وزیر شد و لقب **ملك نصره الدین عادل** یافت و بدست امیر چوپان بقتل رسید .

۱۰- زمان ارپاخان : **خواجه غیاث الدین ابن رشیدالدین** که در رمضان ۷۳۶ بدست کسان امیرعلی پادشاه کشته شد .

### بدبخت ترین وزیر ایلخانان

عاقبت شوم و زرای ایلخانان مغول در صفحات تاریخ منعکس است . هیچیک از وزرای

بایران سابقه دارد و اصولاً حمله چنگیز بایران رنگ ضد اسلامی نداشته و چنانکه گفتیم خان مغول بیشتر برای گرفتن انتقام خون رعایای خود و حفظ حیثیت و سطوت سلطنت اقدام باین حمله کرد و نخستین عمل چنگیزخان پس از مصمم شدن بحمله این بود که تصمیم گرفت کوچک خانرا که در ترکستان شرق مستقر شده و باآزار مردم مخصوصاً مسلمین اشتغال داشت از میان بردارد و جبهه نوپان را برای انجام این منظور

ایلخانانی جز خواجه تاج الدین علیشاه بمرگ طبیعی نمرود و جملگی فدای خیانت دشمنان و رقبا شدند و کشته تیغ بیداد ایلخانان گشتند ولی بنظر نگارنده بین وزرای مغول و وزیر بیدبختی خواجه کافی فاضل شمس الدین محمد جوینی نبوده است و اهانتها و خفتهائی که او در دوره حکومت اباقا تحمل شد در تارخ زندگانی وزرای دیگر دیده نمیشود. البته سرنوشت دردناک خواجه رشیدالدین محمد وزیر کمتر از داستان قتل و عذاب خواجه شمس الدین نیست ولی خواجه رشیدالدین در مدت وزارت کمال قدرت و احترام را داشت و بخصوص رفتارغازانخان با او بس ملایم و احترام آمیز بوده در حالیکه روزگار قدرت خواجه شمس الدین مصادف بود باعهد ایلخانانی اباقا که بااسلام و مسلمین راه نفاق می پیمود و خشونت بیحد و سبعیتی بکمال داشت. صاحب دیوان در اثر سعایت و دشمنی مجدالملک یزدی خفتهائی کشید و اهانتهائی دید و دندان صبر بر جگر فشرده تحمل کرد که خود اباقا از اینهمه جرات و استقامت و تحمل درعجب ماند. صاحب حبیب السیر می نویسد که « روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجدالملک یزدی را احضار فرمود و فرمود که بمشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسمت هر دو پهلوی یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فروتر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کند که روزی در اثناء مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کورت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوستی که بنا بر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسر کرد لقمه بصاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت بیوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و اباقاخان گفت این تازیك عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و در خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسراین کار داز چشم خانه بیرون کشم»

(حبیب السیر جزء اول از مجلد سوم ص ۱۴)

باقشونی معظم بکاشغر فرستاد و جبهه نوین کاشغر را بسهولت گرفت و اول کاری که کرد این بود که مردم آزادی مذهب داد و فشاری را که کوچک بزمسلمین ختن و کاشغر و غیره تحمیل کرده بود برطرف ساخت. کوچک پس از فراری شدن در حدود بدخشان بقتل رسید و دولت قوم نایمان در سال ۶۱۵ منقرض شد. دفع کوچک خان و آزادی بخشیدن بزمسلمین از طرف اتباع چنگیز در میان مسلمانان کاشغر و ختن موجب شغف و مسرت گردید و مسلمین آن حدود مغول را رحمت الهی دانسته قدوم ایشان را استقبال کردند. بین سالهای ۶۱۸ و ۶۵۴ یعنی فاصله فتح ایران بدست چنگیز و آمدن هولاگو بایران از جمله امرای مغول که از طرف خان بزرگ در ایران حکومت کرده اند چند نفر با کمال رفق و عدالت حکومت کردند و بامسلمین معامله کاملاً دوستانه داشتند و از آن جمله میتوان از جنتمور (حکومت از ۶۳۰ تا ۶۳۳) و گرگوز (حکومت از ۶۳۷ تا ۶۴۱) و امیر ارغون (حکومت از ۶۴۱ تا ۶۵۴) نام برد و بخصوص در دوره حکومت گرگوز و امیر ارغون دست استبداد و بیداد سرداران مغول مثل جورماغون و بایجو قطع گردید و رفتار مغول بامسلمین بر پایه رفق و عدالت استوار شد و گرگوز و ارغون بآبادی و تعمیر ویرانیهای حمله مغول پرداختند. گرگوز که از طرف اوگتای قاآن حمایت میشد پس از مردن اوگتای بدست قرا اوغول نواده جغتای بقتل رسید. این امیر در اواخر حکومت خود قبول اسلام کرده بود.

### اسلام در دوره ایلخانان مغول

تاریخ دوره تسلط مغول نشان میدهد که اسلام پس از حمله مغول همچنان بحیات خود در ایران ادامه داد و پادشاهان و امرای مغول نیز رفته رفته تحت تأثیر نفوذ معنوی دین اسلام و تبلیغ و تشویق وزرا و مشاورین خود و بزرگان دین مبین قرار گرفته مسلمان شدند. نکته قابل توجه در جستجوی علل این موضوع یعنی ادامه حیات و قوت اسلام در دوره تسلط مغول سادگی آن قوم و نداشتن تعصب خاص مذهبی و عدم پیروی از سیاست دینی و ضد اسلامی است. پادشاهان مغول از زمان خود چنگیز خان تا

اواخر حکومت ایلیخانان ایران هیچوقت ب فکر تحمیل مذهب و عقیده مخصوصی ب مردم کشورهای متصرفی بر نیامدند و خود چنگیز خان در موقعیکه از کشته شدن رعایا و سفرای خود در ایران سخت غضبناک و مصمم حمله بایران و گرفتن انتقام از خوارزمشاهیان بود در موقع تسخیر ترکستان شرقی و گرفتن ختن و کاشغر و دست یافتن ب مردم آنسامان و مسلمین آنسرزمینها نه تنها خشونت و بیدادی نشان نداد بلکه فرمانداد آزادی مذهب ب مردم داده شود و فشار و تحمیل دوره حکومت کوچلک خان و اعوان او خاتمه یابد . پس از ورود بایران و شروع بفتح و گشودن شهرها نیز بین آنهمه خونریزی و کشتار و جنایت و هدم و تخریب از سیاست تحمیل مذهبی و بازداشتن مردم از دین و عقیده خود اثری مشهود نیست . در دوره ایلیخانان مغول در عهد سلطنت اباقا و ارغون فشارهایی ب مسلمین وارد شد و اهانتهایی رفت ولی عجیب اینست که در اغلب این وقایع دست و زرای ایرانی در کار بود و جاه طلبان خیشی نظیر سعدالدوله یهود مسؤول واقعی آنحوادث و محرک ایلیخانان بودند و البته در مورد این سختگیریها تأثیر تبلیغات ضد اسلامی مسیحیان و سعی در بارهای اروپا را در جلب دوستی و همکاری ایلیخانان ایران بر ضد مسلمین نباید فراموش کرد و ب هر صورت مسلم است که اگر هم گاهی سختگیری و خشونتی در باره مسلمین از ایلیخانان بظهور رسید و مولود سوءظن و بدبینی و تحریک محرکین و معلول خشونت ذاتی و قومی آنان بوده است نه ناشی از سیاست مذهبی یا ضد اسلامی . شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم خود ضمن بحث از ادبیات در دوره مغول میگوید : «شعر و ادب بلکه تمامی علوم و فنون اسلامی در اوج کمال بود که ناگهان سیل بنیان کنی از سمت تاتار سرازیر شده دنیای اسلام را زیر و زبر نمود .... لیکن اسلام تا این درجه سخت جان بوده که در این حادثه مرگبار هم محفوظ مانده» نتیجه ایکه از این بحث میگیریم اینستکه اسلام پس از حمله چنگیز بحیات خود در ایران و ممالک اسلامی متصرفی مغول ادامه داد و حتی اگر سیاست متعصبانه خلافت بغداد و عملیات فدائیان اسمعیله را که بدست مغول بساط آنان برچیده شد از

مظاهر قدرت و نفوذ اسلام بشمارنیاوریم باید گفت که اسلام تضعیف هم نشد و حکومت ایلخانان در ایران موجب عواملی شد که بضرر اسلام نبود زیرا نگارنده نمیتواند معتقد باشد که عوامل از بین رفته و معدوم شده در دوره مغول یعنی سیاست تعصب آمیز و دنیوی و مادی خلافت فرتوت عباسی که بجامه دین و معنی آراسته بود و تعصبات و سختگیریهای دینی و رافضی کشیهای قبل از مغول مزیت و نفوذی برای اسلام محسوب میشد تا از بین رفتن آن عوامل را دلیل ضعف اسلام بدانیم ولی این موضوع مسلم است که تمدن خاص اسلامی قبل از مغول بر اثر حمله و حشیانه آن قوم یکباره مضمحل شد و در دوره ایلخانان ایران بشرحیکه خواهیم دید در جامه ای دیگر و با رنگی ممتاز زندگی از سرگرفت و این تمدن جدید اسلامی از بعضی الحظه بر تمدن قبل از مغول رجحان داشت.

آنچه از مطالعه اوضاع مذهبی در دوره ایلخانان مغول برمیآید اینستکه :

۱- اسلام آوردن ایلخانان ایران و تمایل غازانخان و اولجایتو بمذهب شیعه در تعدیل اجحاف و خشونت مغول و حمایت از نقشه های علمی و عمرانی و وزرای ایرانی ایلخانان نظیر خواجه رشیدالدین محمد و خواجه غیاث الدین محمد تأثیر کلی داشت و از برکت اسلام و مسلمانی غازانخان و اولجایتو و سلطان ابوسعید، تربیت علماء مجتهد در حوزات اربعه و اکناف ممالک اسلامی و تأسیس خانقاه ها و مدارس و مساجد و حوزة های علمی و دارالسیاده ها و تخصیص موقوفات عظیم و بی حساب، در زمینه تشویق از فضل و دانش و فرهنگ و تأمین آسایش و فراغ خاطر علماء و ترفیه آنان میسر گشت.

۲- تمایل سلطان محمود غازان بمذهب تشیع و قبول تشیع سلطان محمد

خدا بنده اولجایتو دوره مشعشی از ایران شیعی را قبل از صفویه در ایران و آذربایجان نشان میدهد نقش اسامی ائمه دوازده گانه برسکه ها در دوره غازانخان ( بنقل رشید الدین در تاریخ غازانی) و انداختن نام خلفای سه گانه از خطبه و سکه در دوره سلطان اولجایتو از آب آمویه تا تخوم روم از مظاهر قوت گرفتن تشیع در این دوره و فراهم آمدن

زمینه برای غایبۀ قطعی آنمذهب است ، و تردیدی نیست که تمایل بخاندان رسول و مذهب شیعه حاکی از آزادگی و سلامت نفس غازانخان و اولجایتو و منتج بتعدیل کلی صلابت و خشونت قوم مغول و بطور کلی تلطیف خشونت محیط بوده است .

۳- رواج اسلام و تدین ایلخانان بدین اسلام و تمایلشان بتشیع ، تصوف رادر این دوره تقویت کرده و در ایجاد خانقاهها و توجه باهل تصوف مؤثر بوده است .

۴- برخورد افکار مختلف و از بین رفتن و تضعیف مراکزی که از مذهب سنت پشتیبانی میکردند و تازه مسلمانی ایلخانان که در اول دینی دیگر داشتند و وجود مذاهب و عقائد مختلف و اختلاف امرادر انتخاب دین اسلام یا باقیماندن بدین اجدادی مغول و تردد تازه مسلمانان در انتخاب بین تشیع و تسنن و تحیر تازه سنیان در اختیاریکی از مذاهب اربعه سنت همه دست بدست داده محیط آزادی از لحاظ عقائد مذهبی بوجود آورد . محیط و مردم طبعاً تابع پادشاه بوده اند و پادشاه نیز در عین حال تحت تأثیر عقائد مردم و محیط واقع بودن چون صفحه ذهن و اندیشه اش از نقش تعصب و تقلید سینه بسینه ساده بود سبق ذهنی و جزم فکری در انتخاب یکی از مذاهب نداشت و چون برتری مسلم اسلام را بر مذهب مغول تشخیص میداد بعقل و منطق و مطالعه در پی احسن شعب و فرق و الطاف طرق دین مبین میگشت و بهمین منظور اجازه میداد که علمای مذاهب مختلف اسلام آزادانه در حضرت سلطنت بحث و مناظره و رد نظر یکدیگر پردازند و این خود محیط آزادی در مباحثات و مناظرات مذهبی بوجود میآورد و کمتر دوره ای در تاریخ ایران اسلامی سراغ داریم که تا این حد آزادی در بحث و اظهار نظر و دوری از تعصبات حکمفرمای محیط و دربار پادشاه بوده باشد . مناظرات علمای شافعی و حنفی در حضور سلطان اولجایتو و حمایت امیر طرمطاز از تشیع و علاقمندی اولجایتو بمذهب حنفی و بعداً توجهش بتشیع و اعتقاد خواجه رشید الدین بمذهب شافعی و عنایت غازانخان بتشیع و ارادتش بخاندان رسول اکرم بدون

اینکه این اختلاف عقیده‌ها موجب بروز حوادث خونین و اختلافات سخت بشود مؤید این آزادی و عدم تعصب است و اگرچه هنوز در بین مردم و جامعه دوره ایلخانی تعصبات گذشته باقی بود ولی چون این تعصب متکای سیاسی و دولتی نداشت و برعکس، دربار ایلخانی مخالف چنین خشونت‌ها و تعصباتی بود بروز و ظهور نمی‌کرد. این وضعیت و آزادی اضطراری پیشرفت علوم مذهبی و غیر مذهبی مستقیماً و غیر مستقیم کمک فراوانی کرد و علمای بزرگی چون «نظام‌الدین عبدالملک مراغه» در مذهب تسنن و «علامه حلی» در تشیع ظهور کردند.

رنجش سلطان محمود غازان از کشته شدن علوی بدست اهل تسنن در مسجد جامع بعثت اینکه اقتدا به امامان مسجد را انتقاد کرده و مجدداً نماز خوانده بود (۱) و مباحثات آزادانه در حضور سلطان اولجایتو بین مولانا نظام‌الدین و علمای حنفی و مولانا نظام‌الدین و علمای شیعه و دلیری امرای مسلمان در جانبداری از تشیع که توجه بدان بعنوان رخص و رافضی بودن ذنب لایغفر شمرده میشد همه‌حاکمی از این آزادی مذهبی می‌باشد و اگر چه قتل سید تاج‌الدین آوجی و پسرش با امر سلطان اولجایتو (۲) و توطئه امراء مغول بر علیه سلطان احمد تگودار پادشاه مسلمان و اجتماع بر سر ارغونخان از تضادهای مذهبی و مظاهر تعصبات دینی بشمار میرود ولی باید در نظر داشت که این قبیل حوادث نتایج خصوصی و اضطراری تضاد عقائد مذهبی بوده ادعای سابق را در مورد آزادی کلی مذهبی و نبودن تعصبات شدید نقض نمی‌کند حتی آنجا که خواجه رشیدالدین در تاریخ مبارک غازانی از تمایل غازانخان بتشیع سخن می‌گوید با وجود اینکه خود خواجه متمایل بمذهب شافعی بوده است لحن موافق و تحسین آمیزی دارد و با کمال بیطرفی و علاقمندی از توجه ایلخان بخاندان نبوت یاد میکند بطوریکه اگر خواننده از مذهب و تمایلات مذهبی خواجه آگاهی

نداشته باشد تصور خواهد کرد که خود خواجه نیز متمایل بتشیع است و این موضوع نیز از آزادگی و بی‌تعصبی خواجه و امانت او در نقل مطالب تاریخی و مهرورزی بخاندان رسول در عین حال شیعه نبودن حکایت میکند و اگریم از سلطان و رعایت مصلحت در دنباله روی از عقائد غازان‌خانرا دلیل آمدن اینمطالب در تاریخ غازانی بدانیم باین نکته توجه نکرده‌ایم که بتصریح خود رشیدالدین سلطان محمود غازان علناً مذهب تشیع نداشت و باطناً بخاندان نبوت مهر می‌ورزید و این علاقمندی‌غازان جنبه توجه و مهر باطنی داشته نه بستگی اخص و پیروی از تشیع، و روی این اصل منطقی نیست که تصور بکنیم خواجه رشیدالدین برای تقرب و خوش آمد ایلخان اینسخانرا بمیان آورده است آنهم در دوره‌ای که وزیر و ایلخان هر یک بدین خود بوده و کاری بعقیده و دین هم نداشته‌اند و حتی امثال خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان که وزارت ایلخانانی چون اباقا‌خانرا داشته‌اند باوجود بدینی ایلخان نسبت بمسلمین هرگز دین خود را پوشیده نمیداشتند و لزومی برای اینکار نمیدیدند و اگر هم تبلیغ و کوششی برای قبولاندن دین بعمل آمده از طرف وزرا و امرای علمای مسلمان بوده‌نه از طرف ایلخانان. پس، از لحن ارادت آمیز خواجه رشیدالدین درباره خاندان نبوت و ستودن غازان در اینمورد جز آزادگی و بی‌تعصبی خواجه و نبودن تعصب و نفاق شدید مذهبی در دوره ایلخانان استنباط دیگری نمیتوان کرد.

۵ - توجه و تدبیر ایلخانان مغول بدین اسلام و ایجاد و توسعه حوزه‌های علمی اسلامی و وزارت و وزرای ایرانی مسلمان و تشویق و احترام‌علماء و تقویت و اعزاز متصوفه و ترویج فوق‌العاده دانش و فرهنگ اسلامی در دوره غازان و اولجایتو و ابوسعید از غلبه معنوی عنصر ایرانی و تمدن اسلامی بر مهاجمین وحشی و غالبین نیرومند مغول حکایت میکند یعنی مطابق معمول قوم مهاجم و غالب بالاخره در مقابل سیاست و نفوذ معنوی و تمدن ایرانی مغلوب شد و در دوره ایلخانان جز یکمشت لغت و اسم و لقب



و عناوین مغولی و چند سنت چنگیزی و چند شجره و نسب نامه و مقداری خاطره از آثار مغول چیزی باقی نماند و برآستی هم مغولها چیزی جز همین ها نداشتند که بجای ماند .

۶- توجه و علاقه ای که از غازانخان و اولجایتو با اسلام و احکام مقدسه اسلام دیده میشود و روح حکیمانه و عارفانه ای که گاهی از آنان بظهور رسیده اگر پرداخته و ساخته مؤرخین نباشد، که چنین چیزی بسیار مستبعد مینماید، از پادشاهان مسلمان دیگر دیده نشده یا لا اقل کمتر دیده شده است . بعنوان نمونه باید از کلمات عارفانه و حکمت آمیز غازانخان که در تاریخ مبارک غازانی مندرج است و تردید و تردد سلطان اولجایتو موقعی که امر او را بدست کشیدن از اسلام تحریک میکردند نامبرد . حتی از پادشاهان که از لحاظ اهمیت و کمال و فضیلت بهیچوجه قابل مقایسه با سه ایلخان بزرگ نیست چون بوصیت سلطان ابوسعید و بهمت خواجه غیاث الدین بایلخانی میرسد روی بارکان دولت آورده میگوید: «مرا چون دیگر پادشاهان بتجمل و تنعم در خور نیست و از کمر زرین و کلاه مرصع مرا طسمه میان بند و از نمدروسی کلاهی کافیت ، و بعد از این بر من خواب و خورد حرام است ، از لشکر متابعت و مطاوعت و از من موافقت و مظاهرت .» (۱)

۷- بدون تردید تشرف بعضی از ایلخانان بدین مبین اسلام مانند سلطان احمد تگودار و سلطان محمود غازان و سلطان محمد خدا بنده اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان و بعضی از امرای بزرگ و مهمتر از همه امیر نوروز که اسلام آوردن غازانخان و سلطنت او بهمت مردانه آن امیر با کفایت و مسلمان میسر شد و حمایت این پادشاه از دین مبین اسلام در تجدید دوره تمدن اسلامی و حفظ علوم و علما تأثیر فراوان داشت . البته وزراء ایلخانان اغلب مسلمان بودند ولی با وجود اینکه مساعی آنان در حفظ و بسط تمدن و علوم اسلامی و اشاعت عدل و انصاف و تعدیل اجحاف و عدوان مغول تأثیر کلی داشت ولی بدون حمایت قدرتی مثل قدرت غازانخان و اولجایتو از تدبیر

وسیاست وزرائی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله اینهمه نتایج و آثار از کوششهای وزرای باکفایت ایرانی حاصل نمیشد.

### تجدید حیات اسلام در دوره ایباخانان

منظور از تجدید حیات اسلام تجدید حیات رسمی و سیاسی است و الا بعد از هجوم مغول اسلام کماکان دین عموم مردم این سرزمین بشمار میرفت و مردم چنانکه دیدیم در حفظ دین و آئین خود آزادی داشتند و بااستثنای چند توطئه که بر علیه مسلمین چیده شد چیزیکه حاکی از تحمیل دین و مذهب و عقیده بخصوصی باشد حتی در دوره سلطنت هولاکو و اباقا و ارغون بنظر نمیرسد. چنانکه دیدیم نخستین ایباخانی که دل بنور اسلام روشن ساخت سلطان احمد تگودار بود که بتشویق و ترغیب خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان خود را حامی دین اسلام و پیرو شرع مبین معرفی کرد و فرمانداد تا بتخانه‌ها و کلیساها را ویران سازند و جهت خاتمه دادن بمخالفت و خصومت دیرین که بین ایباخانان و ملوک شام و مصر بود و بنا بر مصلحت وقت و برای ایجاد صلح و روداد قطب‌الدین شیرازی و بهاء‌الدین رود کردی را بر سالت بخدمت سلطان مصر و شام فرستاد و مسلمانی خود و اقداماتیرا که در اجراء قوانین شرع محمدی بعمل آورده بود اطلاع داد ولی بشرحیکه گذشت و در تاریخ نفیس مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار اقسرای مضبوط است اگرچه منظور سلطان احمد حاصل گشت و جنگ و نزاع بین حکومت ایباخانی و سلطنت ممالیک برای مدتی از بین رفت اما پادشاه مصر از خشونت که در طبیعتش بود از جاده «فقولا له قولاً ایناً لعله يتذكر او یخشی» تجاوز نمود و زیادت التفاتی نکرد و در اکرام رسولان «یا الگتی نمود و در نامه‌ای که در پاسخ سلطان احمد تگودار نوشت کارهای او را در راه تحکیم اسلام و تقویت دین محمدی باخونسردی و بی‌اعتنائی تلقی کرد و وظیفه فریضه هر پادشاه دیندار و مؤمن شمرد و مباحات بدانرا که وظیفه و تکلیفی است برای هر پادشاه که بکراهت سلطنت مخصوص گشته، ناشایست دانست.

سلطان احمد در تکمیل این اقدامات شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی را نیز بسمت تولیت و شیخ الاسلامی کل ممالک ایران و عراق نامزد نمود و تمام اوقاف ممالک خود را تحت امر او قرار داد تا آنها را بمصرف خود برساند و رافعی در تمام مدت سلطنت سلطان احمد شاغل این شغل و صاحب این مقام بود و آنچه از دستش بر آمد در تقویت اسلام و بالا بردن عزت و احترام مسلمانان و اعلاء وائمه بکوشید و مواجب و مستمریات عیسویان و یهود را از دفاتر ایلیخانی حذف کرد و وظیفه‌ای جهت حجاج بیت‌الله الحرام مقرر نمود و معابد و کلیساها را بمساجد تبدیل ساخت و احياناً از تحمیل دین اسلام بعیسویان و یهود و قتل و آزار آنان نیز مضایقه نمی‌کرد.

ولی چنانکه دیدیم مسلمانان سلطان احمد مخالفت امرای مغول را برانگیخت و چون از خون‌ریزان روی کار آمد آنچه سلطان احمد در زمینه تقویت و تحکیم اسلام رشته بود پنبه کرد. از اینرو دانشمندان مغرب زمین رسمیت و تقویت واقعی دین اسلام را از دوره ایلیخانی غزانی آغاز میدانند و حتی بهین مناسبت دوره ایلیخانیر ابدو دوره مجزا تقسیم میکنند که دوره اول آن آغاز سلطنت غزالیان طول میکشد و دوره دوم از آغاز سلطنت غزالیان شروع میشود. غزالیان قبل از جلوس با استدعای امیر نوروز اسلام آورده بود و چون بر تخت ایلیخانی نشست دین اسلام را دین رسمی حکومت ایلیخانی اعلام کرد و مغول را واداشت که دین اسلام را قبول کنند. غزالیان کار ترویج اسلام و تقویت مبانی شرع مبین و اجرای تعالیم اسلامی را بجائی رسانید که بحق یکی از بزرگترین پادشاهان مسلمان بشمار آمد و حتی در مقابل سلاطین مصر که تارو زگار غزالیان چراغ امید مسلمین ایران بشمار میرفتند و مجاهد و غازی اسلام شناخته شد و بعنان دفع جور پادشاه مصر از اذسر مسلمین شام و انجام وظیفه شرعی و اسلامی بشام لشکر کشی کرد، و بالاخره چنانکه پروفیسور برون میگوید «جلوس غزالیان نسیره بزرگ مغولان که خط فاصل غلبه مجدد اسلام را بر پشت پرستی مغولان رسم مینماید».

همانطور که ایام سلطنت وزندگان سلطنت محمود غازان نموداری از تحکیم و تقویت اسلام است داستان پایان زندگانی و وصیت او نیز آیتی باهر از ایمان و اعتقاد و اخلاص درباره دین محمدیست «و چون پادشاه یقین دانست که کار نوع دیگر است و دامن مشیت در قبضه قضا و قدر نخست بتیغ توکل قطع علایق کرد پس خواست که شرط وصیت که از شعار ارباب انتباه است بجای آورد لاجرم خواتین با حشمت را که محارم حریم حضرت بودند حاضر گردانید و با حضار امر ارفع مقدار و وزرای عالم آرای اشارت فرمود نوین اعظم قتلشاه و چوپان بیک و باید و سونتای و پولاد و سلطای و مولای و خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین و دیگر اینا قان و مقربان حاضر گشتند پادشاه فرمود که: بنور یقین و دیده دور بین نزد ما محقق و مقرر شد که از این منزل فانی بسر ای باقی ارتحال خواهیم کرد و از این مرحله ناپایدار بجوار ملک غفار و دارالقرار باید پیوست و بحمد الله و المنة که در این اندک مدت که زمان سلطنت ما بود بتأیید ایزدی در تقویت دین محمدی ص و رونق احکام اسلام و تمهید بساط عدل و داد و ترفیه حال عباد و بلاد و وضع قوانین عدل و سیاست و رفع مراسم ظلم و بدعت بقدر میسر سعی نمودیم و میخواستیم که دیگر آثار حسنه و اعمال فاضله بظهور رسانیم اما روزگار مسامحت ننمود و اجل مهلت نداد و آن آرزو با خود بردیم و بمقتضی نیت المؤمن خیر من عمله امیدواریم که از ثوبات آن نیز بی نصیب نمائیم اکنون باید که شما بعد از من طریق موافقت مسلوك دارید و از مخالفت که عاقبت ذمیم دارد احتراز و اجتناب واجب و لازم شناسید و برادرم خدا بنده را که مدت سه چهار سال است که بولایت عهد مقرر شده بر خود حاکم و اجب الاذعان دانید و از فرمان او سر نکشید و رعایا را بتکلیفات زیاده متعرض نشوید.» (۱)

تدبیر و سیاست حکیمانه غازانخان و قوانین متینی که از خود بجای گذاشت نام او در شمار پادشاهان بزرگ و جهانداران باعزم و تدبیر ثبت کرد. در دوره

اولجایتو و سلطان ابوسعید قوانین موضوعه عهد غازانی قوت و اعتبار خود را حفظ کرد و «یاسای غازان» که رنگ تمدن و حکمت داشت جانشین «یاسای چنگیز» که از افکار خشن و ساده دشتهای مغولستان سرچشمه گرفته بود شد چنانکه چون اولجایتو بایلخانی رسید «نخست حکم شد که کائنامن کان در تعظیم و تنظیم شرع محمدی ص و ترویج احکام احمدی ص سعی بلیغ نمایند و در مهم مملکت از یاسای غازان که تفصیل جزئیات و کلیات آن در موضع خود مذکور است تجاوز جایز ندانند» (۱)

### توطئه بر علیه اسلام و مسلمین

قبل از ورود در تفصیل وقایع مذهبی دوره ایلخانان بذکر توطئه ای که در عهد ارغونخان بر علیه اسلام و مسلمین ترتیب داده شد می پردازیم :

ارغونخان در مملکت ایران مدت هفت سال سلطنت نمود . اعزام سفرای متعدد بدر بارهای اروپا، مخصوصاً سفارت سال ۱۲۸۷-۱۲۸۸ که یکی از افراد آن هیئت اعزامی موسوم به رابان سوما (Rabban Sawma) سرگذشت مفصلی از آن بزبان سریانی باقی گذاشته همه نشان میدهند که در زمان ارغون سیاست اباقخان که در زمان احمد تگودار منقلب شده بود ، دوباره تجدید گردیده است . در اواخر ایام سلطنت ارغون ، سعدالدوله یهودی وزیر با اقتدار دربار او گردید . این مرد طیبی یهودی بود . نظر باینکه توطئه های بسیار خطرناک بر ضد اسلام باو منسوب میداشتند طرف بغض و نفرت مسلمانان واقع شد . اصلا اهل ابهر و بعدها در بغداد بطبابت مشغول بوده . یکی از همکیشان او را به ارغون معرفی نمود و بنا بر سخن صاحب تاریخ و صاف جلب اعتماد و توقیر ایلخانرا از آن راه نموده بود که علاوه بردانستن زبان مغولی و ترکی و سائلی بکاربرد که حرص و آرزو شاه مغولی را بوسیله انباشتن خزانه او ارضاء نمود (۲) و از این راه خویشان را در خاطر او جای داد و برای بدست آوردن مال و وجوه دیوانی در بغداد چنان مهارت و لیاقتی بخرج داد که ارغون او را منصب خزانه داری و مستوفی المالکی

ملک اعطاء نمود، و از آنروز کوب دولت ابناء ملک او که تا آن تاریخ در محاق  
ذلت و مملکت بودند روبروت و استعلاء آورد و در سایه قدرت روز افزون او غالب  
مشاغل دولتی و امور مهمه مملکتی را عهده دار گشتند، چنانکه یکی از شعرای زمان  
در بغداد ابن قطعه را سروده و ترقی ایشانرا وصف کرده است:

یهود هذا الزمان قد بلغوا	مرتبة لا ينالها فلك
الملك فيهم و المال عندهم	و منهم المستشار و الملك
بأعشر الناس قد نصحت لكم	تهودوا قد تهود الفلك
فانتظروا صيحة العذاب يهود	فمن قليل تراهم هلکوا

جسارت و عداوت سعدالدوله بدین حنیف اسلام پیوسته همراه اقتدار و افزوده  
توسعه تاجی که از غون را بر آن داشت که کلیه عمال مسلمان را از تمام مشاغل و  
نواب عالیه دولتی کشوری و لشکری اجراج نمود (۱) و باینهم اکتفا کرده در صدد  
برآمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد. برای این مقصود در خاطر از غون  
توسعه نمود که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب بمغول منتقل گشته و ایشان از  
درگاه آسپی مأموریت دارند که پسران نفرمان و منحط محمد بن را "وجزات نمایند،  
و همچنین به ایلیخان پیشنهاد کرد که کعبه را معبد اصنام بی نام سازد و اهل اسلام را  
بعیان الزام الزام کند. سپس در بغداد سفرائی جنگی بیاراست که برهکه حمله نماید  
دیگی از همکیشان خود را موسوم به خواجه نجیب الدین کجال به خراسان گسیل  
رشد. صورتی از اسامی دوستان نفر اعیان و متمولان آنجا را باو داده بر قتل آنها  
مأمور ساخت، همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر  
شواز بود برای عمین مقصود نزد شمس الدوله یهودی فرستاد لیکن در همان اوان که  
مرد و قدرت سعدالدوله بمنتهای کمال رسیده و تدابیر او در شرف انجام بود از غون

در شهر تبریز مبتلا بمرضی شدید شد. سعدالدوله که بخوبی میدانست بعد از سلطان درام و بقائی نخواستند داشت گرفتار آنهمه موم گردین و از خدمت او آبی همنگ نمیشد. و از اداء خیرات و میرات لحظه‌ای قصور نمی‌ورزید، چنانکه سی هزار دینار بفقراء بغداد و ده هزار دینار بدرویشان شیراز بادل کرد. همچنین بسیاری از محبوسان را آزاد ساخته از انجای صدقات برده‌ای فروگذار نکرد (۱).

ولی هیچ تدبیری دفعه‌ای تدبیر را نکرده و بهمان روش خود چون شدت نمود که امیدی بحیات او نماند. سعدالدوله که ایام حکومت و تدبیر بنسبک خیرات و بقا را با رسیدن اجل پادشاه رو بنسبک امید برای اینکه خود را تمام حمایت ایلخانان بنسبک قرار دهد رسولانی خدمت غازان فرستاده او را از هر من علاج ناپذیر او نورانی تبع امید از حیات او آگاه کرد و خواست که هر چه زودتر برای گرفتن جای از خون ریزان آوردن تخت و تاج حرکت کند ولی این تدبیر او را از دست دشمنان نجات نداد و چند روز قبل از وفات سلطان او را در دستگیر کرده در خدمت سلطان حاضر کرد و ساختند و این واقعه در تاریخ صفر ۶۹۰ هجری مطابق ۹ مارس ۱۲۹۱ میلادی اتفاق افتاد.

## مسائلی غازیخان و اسلام در عهد او

### اسلام آوردن غازیخان و مسائلی او

در تواریخ ثبت است که غازان بر اثر تشریفات امیر نوروز بن رشون آت که مرین و مشاور غازان بود به اسلام متمایل شد و پیون میخواست و باید و امرای مقتدر او خضر یابد و امیر نوروز گفته بود که در صورت اسلام آوردن غازان جمیع مسلمانان جانب او را خواهند گرفت و صلحت را نیز در قبول اسلام دیدند اینک در شورائی که غازان با حضور امیر نوروز برپا کرده بود امیر نوروز گفت که منجمین و علماء در عقل  
۱- رجوع کنند بتاریخ ادبیات برون جمله سوه (از سعادت تأیید می‌شود) و در تاریخ  
افضا... کارهای زشت سعدالدوله بهبود نکند. تاریخ مغول ۱۳۹۲

زهد و ورع چنین پیشگویی کرده‌اند که در حدود ۶۹۰ سلطانی قیام خواهد کرد که اسلام در کف حمایت او رونق پیشین خود را از سر خواهد گرفت و رعایای او قرین امن و رفاه خواهند شد و دولت او بطول دوام مقرون خواهد بود. اگر غازان قبول اسلام کند بسطنت ایران برقرار خواهد شد و مسلمین در سایه دولت او از حال نکبت و مذلت خلاص یافته از ننگ تبعیت کفار تاتار خواهند آسود و خداوند پیاداش این امر خیر لشکریان او را نصرت و ظفر خواهد بخشید. این بیانات در مزاج غازان مؤثر افتاد و چون سابقاً هم بامیر نوروز وعده قبول اسلام داده بود در چهارم شعبان سال ۶۹۴ در لاردهاوند غسل کرده جامه‌ای نو پوشید و بردست شیخ صدرالدین ابراهیم پسر عارف معروف شیخ سعدالدین محمد بن حمویه جوینی اسلام آورد و از این تاریخ بنام محمود خوانده شد و بتبعیت از او قریب صد هزار نفر از مغول مسلمان شدند. سلطان محمود غازان پس از تشریف بدین مبین اسلام در رعایت آداب و رسوم اسلامی و زیارت اماکن مقدسه و مساجد و احترام و اعزاز علما و ائمه دین و شیوخ و سادات جدی بلیغ کرد و کارها را بدست عمال و کفایه و رجال مسلمین سپرد و باین ترتیب دوران سرشکستگی و خفت مسلمین و افزایش نفوذ تاتار و عیسویان و یهود که کم کم از دوره اباق‌خان وارد کارها شده و بعد از سلطان احمد زمام بسیاری از کارهای دولتی و دیوانی را بدست گرفته بودند بسر آمد و اسلام و عنصر ایرانی اسلامی بار دیگر بر رقبای و مخالفین خود غلبه قطعی یافت (۱). ملخص داستان اسلام آوردن غازان‌خان در کتاب تاریخ حبیب‌السیر بدینقرار است :

• چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان‌خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانین حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز بزبور ایمان و اسلام



و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود. در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت ... در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه ... خبر قتل گیخاتو و جلوس باید و متواتر گشت و این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول بسططان دوین در باب دفع باید و تسخیر ممالک موروث باعظام ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت؛ نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزاده عالمیان را بر سریر سلطنت و جهانبانی بنشانم و باید و در امانند حجاب کفر از میان بر گرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را با نور ایمان و عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لواء متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و قازان خان بقبول این ملت مس زبان گشاده رایت نهضت بصوب آذربایجان برافراخت» (۱).

پروفسور برون در کتاب تاریخ ادبیات خود، اسلام آوردن غازانخان را چنین نقل میکند که «امیر نوروز که خود قبول دیانت اسلام کرده بود غازان را نیز بقبول مذهب حنیف ترغیب نمود، و در ابتدای جنگ و کشمکش که با رقیب خود باید و داشت از او عهد گرفت که هر گاه خداوند فتح و ظفر را نصیب او فرماید او نیز بدین اسلام ایمان آورد. چون این مقصود حاصل گردید او هم بعهد وفا کرده در تاریخ چهارم شعبان ۶۹۴ ... مسلمان گشته هزار نفر مغول همگی در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم ابن شیخ الاجل سعدالدین الحموی (صاحب حبیب السیر و دولت شاه سعدالدین ابراهیم ذکر کرده اند ولی مجمل فصیحی شیخ ابراهیم جوینی ثبت نموده.) بدین اسلام درآمدند، و بعد از آن هم غازان از شرائط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فروگذار نمود و بعد از چهار ماه که از آن تاریخ بگذشت امیر نوروز را اجازت فرمود

تا تمام کلیساها و کنیسه‌ها و بتخانه‌ها را در تبریز خراب نماید» (۱)

اگرچه آثار و نتایج اسلام آوردن غازانخان، خواه این مسلمانی را روی در مصلحتی بوده و خواه از باب ایمان قلبی و توجه باطنی باشد، اظهر من الشمس است و عهد سلطنت آن ایخان بتمام معنی عصری اسلامی بشمار میرود و ظاهر کردار و رفتار غازانخان در تمام مدت سلطنت حاکی از علاقمندی و اعتقاد بدین مبین است ولی لازم است تا جائیکه مدارک و اسناد تاریخی یاری میکند در تحقیق این مطلب و کشف خلوص یا مصلحتی بودن مسلمانی و اعتقاد غازان سعی بکنیم. نکته جالب اینست که این موضوع در روزگار خود غازان نیز مورد بحث و توجه بوده است چنانکه وزیر کافی فاضل عالم خواجه رشیدالدین محمد در تاریخ نفیس غازانی در این بحث وارد شده پس از بحثی دلکش و منطقی خلوص عقیدت غازان و اخلاص او را در قبول دین اسلام تصدیق کرده است خواجه رشیدالدین با توجه باین شایعه و عقیده که سبب اصلی و واقعی اسلام آوردن غازان، امیر نوروز و تشویق و تحریض او بوده است، چنین میگوید: «وظن اکثر خلق چنان بود که سبب اسلام او ترغیب و تحریض بعضی امرا و مشایخ بود ولیکن بعد از تفحص معلوم گشت که آن ظن خطاست چه وقتی در خلوتی با من بنده ضعیف که مؤلف این کتابم تقریر فرمود که چند گناه آن باشد که خدای تعالی آنرا عفو نکند و از آن جمله معظم تر آن گناه است که کسی سر پیش بت بر زمین نهد چه قطعاً آنرا آمرزش نخواهد بود مسکین مردم بجهل گرفتار شده که پیش بت سر بر زمین می نهند و من نیز همچنین بودم لیکن حق تعالی روشنائی و دانش داد و از آن خلاص یافتم» (۲)

آنگاه خواجه بر حکمت و عرفان او و روح بلندش گواهی میدهد و با استدلالی شیرین، مصلحتی یا تحمیلی بودن مسلمانی غازانخان را رد میکند: «چون تقریری بدین ترتیب بعبارات خوب و معانی باریک فرمود نور باطن و صدق و صفای او بتمام

۱- تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۴۲

۲- تاریخ مبارک غازانی ص ۱۶۶-۱۶۷

معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات از این جنس سخنان عمیق در باب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده باشند میفرمود و چون سالی دوسه بر سریر سلطنت متمکن گشت روز بروز در تقویت دین اسلام می افزود و بصدق و اخلاصی هر چه تمامتر بکار دین داری اهتمام می نمود تمامت عالمیانرا معلوم و محقق گشت که سبب اسلام او نه تقریر بعضی امرا و مشایخ بود الا هدایت ایزدی چه مجربست که اگر کمتر آدمئی را پادشاهی یا حاکمی با جبار مسلمان گرداند بر قرار میل او با کیش خویش باشد و چون فرصت یافت در همان ولایت یا ولایتی دیگر با سر مذهب خود می رود پس چنین پادشاهی عالی قدر قهار چه احتیاج داشته باشد که در باب چنین امری معظم بسخن کسی التفات نماید و مذهب خود بگرداند یا بتکلیف مذهبی دیگر اختیار کند « (۱)

دلایل و شواهد دیگری در دست است که غازانخان در روزگار قدرت و حتی در موقع پیش آمدن حوادث جدی نیز خلوص نیت و اعتقاد راسخ خود را بدین مبین اسلام و سنن مقدسه آن بظهور میرسانده است چنانکه افسرایی در تاریخ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار میگوید: «مصاف بالشکر دیار شام در صحراء حمص التقاء فریقین و مقابله طائفین اتفاق افتاد، از حسن اعتقادی که در جبلت قازان مر کوز بود از تقابل قبله اعراض نمود و بر صوب جهتی قلب و جناح لشکر بر آراست که پشت آن بر قبله بود تا در روی قبله تیغ نکشیده باشد و چندان توقف کرد که سالانه صبح از مشیمه ظلام بدر آمد و از طرفین اداء فرض صلوٰة باقامت رسانیدند» (۲)

همچنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله در کتاب تاریخ خود گفته است، با فحص در اسناد راجعه بدین و آئین و اعتقاد غازانخان بایمان و روشنی دل و خلوص عقیده او پی میبریم و او را از روز جلوس بر تخت عزت و سلطنت تا دم مرگ و اختیار تخته

۱- تاریخ مبارک غازانی ص ۱۶۸

۲- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار ص ۲۷۲-۲۷۳

تابوت در اجراء قوانین شرع مبین مصر و در حفظ احکام و معانی دین حنیف مبرم می یابیم ، و آیامی توان تصور کرد که اگر در موقع جلوس اظهار تمایل باسلام و قبول دین محمدی متضمن فائده ای برای این ایلخان مقتدر و قوی الاراده بوده در دم مرگ نیز که زمان زوال علائق دنیوی و ریختن پیرایه های مصلحتی و موقع جلوه حقیقت باطن است ، وصیت خود را بمناسبت مصلحتی یا بیم و پروائی باشازات اسلامی و ایمانی آراسته و بروش مسلمین و برطبق سنت مقدس اسلام چشم از جهان پوشید است ؟ !

صاحب روضة الصفا جلوس عازانخانرا چنین شرح میدهد : « در ماه ذی حجه سال مذکور شهریار جهانیان سلطان محمود غازان خرامان و نازان بر تخت سلطنت عروج کرد غلغله تکبیر و بیان در خم طاق مقرنس گردون افتاد و بدایت جلوس آن پادشاه کامران از حکم یرلیغ نوروز بیك زبان هادی توفیق منادی فرمود تا تمامت مغول و ایغور کاینامن کان که از متابعت شریعت غرا خود را استغنی میدانستند و محرمات را که پیش از آن بموجب نص اجتناب ثابت حلال میشمردند بوحدت پروردگار عالمیان و نبوت رسول آخر زمان ﷺ اقرار آورند و در جمیع امور و قضایا بمقتضی شریعت غرا عمل نمایند و هر که گردن از انقیاد و ارتکاب دین قویم پیچد سرش بیندازند و اهل کتاب را که ملتزم جزیه باشند بنا بر حکم مفتی قوانین شرع تعرضی نرسانند اما بنظر استخفاف در ایشان نگرند » (۱). وصیت غازانخان در بستر مرگ نیز چنانکه دیدیم حاکی از اتکاء و اتکال بخداوند و ایمان و اعتقاد بدین مبین است بخصوص در آنجا که میگوید : « بحمد الله والمنه که در این اندک مدت که زمان سلطنت ما بود بتأیید ایزدی در تقویت دین محمدی ﷺ و رونق احکام اسلام و تمهید بساط عدل و داد و ترفیه حال عباد و بلاد و وضع قوانین عدل و سیاست و رفع مراسم ظلم و بدعت بقدر میسور سعی نمودیم و میخواستیم که دیگر آثار حسنه و اعمال فاضله بظهور رسانیم اما روزگار مسامحت ننمود و اجل مهلت نداد و آن آرزو باخود بردیم و بمقتضی نیت المؤمن

خیر من عمله امیدواریم که از ثبوبات آن نیز بی نصیب نمایم» (۱)

تمایل غازان بتشیع و محترم داشتن سادات و پوشیده داشتن این تمایل برای رعایت مصلحت عام

حافظ ابرو در مجمع التواریخ درباره غازانخان و سلطان اولجایتو مطالب مفیدی نقل کرده که چون در فصل راجع به «تشیع در دوره ایلخانان» بتفصیل خواهد آمد در اینجا خلاصه قسمتی را که مربوط بغازانخان است میآوریم:

در زمان پادشاهی غازان بسال ۷۲۰ در مسجد جامع علوئی را بجرم اینکه «بعد از اداء نماز جمعه نماز فرض را باز گذاشت و دعوی او آن بود که نماز در عقب این امامان درست نیست» بکشتند و غازانخان «از آن حرکت ناپسندیده بسیاررنجیده و گفته که بجهت کثرت نماز چون یکیراتوان کشتن خصوصاً علوی را» و بعد از آن پیوسته «متفحص احوال دین و ملت میبود و آزادانه استفاده میفرمود جمعی امرا و ایناق که میل بمذهب شیعه داشتند از آن جمله یکی طرمطاز بود پسر بایجو بخشی که از کودکی باز در نزد حضرت غازان بزرگ شده بود و گستاخ و در ولایت ری در میان شیعیان نشو و نما یافته پیوسته در حضرت پادشاه غازان تقویت آن مذهب میکرد و چون خاطر پادشاه از آن غوغای عام متغیر شده بود بدان سخنان که امیر طرمطاز گفتی گوش کردی و اکثر در محل قبول می افتاد و حکم رفت که چند عدد دارالسیاده در شهرهای بزرگ چون اصفهان و کاشان و سیواس روم و غیر آن بنیاد نهادند و املاک بسیار بر آن وقف فرمودند و در مشهد امیر المؤمنین و در شنب تبریز و غیره چنانکه هنوز اثر بعضی از آنها باقی است و پادشاه غازان خان را میلی تمام بدان طایفه بودی اما هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهره آنکه اظهار کند نبودی...»

## غایه اسلام در عهد غازانخان و عوض شدن قضاوت مردم نسبت بغازانخان

باجلوس غازانخان مقام سیادت و نظارت عالیة خاقانها و دربار قراقرم در دربار ایران و اطاعتی که ایلخانان ایران از آنها داشتند از بین رفت . غازانخان فرمان داد کلمه شهادت را بجای نام والقب خاقان روی سکهها نقش بزنند و در آخر او و امرا و سرانش بجای کلاه ، عمامه را اختیار نمودند و بحکم او کلیساهای و بتخانههای مسیحی و یهودی و بودائی را ویران کردند تا اینکه پادشاه ارمنستان شفاعت و وساطت کرد و در نتیجه بهمان تخریب و انهدام معابد و بتخانههای کفار و مشرکین اکتفا رفت .

بر اثر اقدامات اسلامی غازانخان بدینی مردم نسبت بایلخانان و حمایت عنوی و باطنیشان از سلطان مصر از میان رفت و قضاوت مردم نسبت باو بکلی با آنچه نسبت بفرزندان چنگیز داشتند عوض شد چنانکه در سال ۶۹۸ هجری باو خبر رسید که چهار هزار نفر از مسلمین شام بدیار بکر هجوم کرده قلعه ماردین را مسخر خود ساخته اند و تاحد رأس عین پیش آمده و بواسطه غارت مساجد و قتل و غارت مسلمین مرتکب شایع بسیار شده اند . رسیدن این اخبار غازانخان را سخت متغیر کرد و از علما و ائمه بچاره اندیشی استفتا نمود ، ایشان همه او را بدفاع بلاد اسلامی از تعرض متجاوزین و جلوگیری از مهاجمان تشویق نمودند و غازانخان بعنوان مجاهد و غازی اسلام و منجی مسلمین عازم هجوم بممالک مماليك شد و چون در لشکر کشی بشام (۶۹۹ هجری = ۱۲۹۹ میلادی) وارد دمشق شد بعد از تسلیم شهر و انقیاد و اطاعت سکنه آن ، اعلامیه ای حاوی مقتضیات قرآنی صادر کرد بدین قرار که «من آمده ام تا سرزمین شام را از چنگ سلطان مردود و خارج از رحمت الهی (منظور سلطان مصر است) نجات بخشم ، و نباید در این شهر با حدی اذیت و آزار وارد آید» و قشون را از ورود بشهر و تعرض بمردم شهر منع فرمود ؛ ولی علی رغم نیت او بواسطه کینه متحدین ارمنستانی ایلخان و دشواری جلوگیری از سربازانی که بغارتگری خوگر بودند دمشق از آسیب نجات نیافت . سوگواری عمومی مردم ایران در مرگ غازان نشانه ای از علاقه و مبعث

مردم نسبت باو و از بین رفتن بدبینی و کینه ایست که مسلمین نسبت با اولاد چنگیز داشتند و بنظر میرسد این سوگواری عمومی جز از روی اخلاص و علاقه نبوده است زیرا اولاد پس از مرگ غازانخان اجباری نبوده است که عموم مردم در سوگواری شرکت کرده شیون و زاری کنند و بعلاوه خدمتیکه غازان بمذهب اسلام کرد مستوجب این قدردانی بود زیرا غازان مذهب اسلام را بمکانتی که قبل از حمله چنگیز داشت برگرداند و بت پرستی را برانداخت و مزاحمت مسیحیان و یهودیان را از بین برد و با وضع یاسای غازانی هرج و مرج را بنظم و انتظام مبدل فرمود و حمایت اهل علم و ادب و رعایت فقرا و صلحا و رعیت را وجهه همت قرار داد و از ظاهری زشت و حقیر فهم و فراستی بی اندازه و اندیشه ای صائب و نظری نافذ و روحی حساس و طبعی بلند نمایان ساخت و بالاتر از همه بدبختی و محنتی را که در اثر قساوت و خشونت ایلخانان قبلی دامنگیر مردم ایران شده بود از بین برد و ابر سرافکندگی و ذلتی را که بدست سلاطینی بیگانه و جبار و نا آشنا بروحیه و عواطف مردم و بی اعتنا و بسعادت و شقاوت آنها بر سر ساکنین این سرزمین سایه افکنده بود برطرف کرد.

بیمناسبت نیست که ملخصی از مطالبی را که پروفیسور برون بنقل از کتاب تاریخ مغول هوارث آورده است در اینجا نقل کنیم. برون میگوید: « وقتیکه غازان مسلمان شد ارتباط خود را باخان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت، چه تا آن تاریخ ایلخانان مغول زیر دست خاقان مغولستان و چین شمرده میشدند. از این تاریخ بعد تفوق کلمه راهبان بودائی و دشمنی بر علماء اسلام موقوف شد. معبدها و بتخانه های ایشان بمدارس و مساجد تبدیل یافت، علوم اسلامی که از جهاتی غنی و از جهاتی دیگر فقیر و ناتوان بود دوباره مورد احترام و تشویق واقع گردید، همچنین مقدمات ترقی مادی که برای بهبودی اوضاع تبعه مظلوم و مقهور ایلخانان مغول لازم بود فراهم گشت» (۱)

## مسلمانی و تشیع سلطان محمد خدابنده و اسلام در عهد او

تمایل سلطان محمد اولجایتو بمذهب حنفی و وزیر رشیدالدین  
بمذهب شافعی

یکی از مفصلترین و بهترین مدارک راجع بمذهب سلطان محمد خدابنده مجمع التواریخ حافظ ابروست. در تاریخ مذکور درباره مذهب سلطان سعید اولجایتو بخشی مستوفی رفته و شرح داده است که چگونه او متمایل بمذهب حنفی بود و وزیر رشیدالدین تمایل بمذهب شافعی داشت و سپس رفته رفته سلطان را از مذهب حنفی برگرداندند و بر اثر اختلاف و مباحثات خشن و عداوت آمیز حنفیان و شافعیان مغول بدین اسلام بی اعتقاد شدند و نزدیک بود باغواء امراء مغول سلطان از اسلام برگردد تا اینکه ابرام و تمهیدات زیر کانه طرمطاز موجب شد که سلطان بمذهب اهل شیعه در آمد و تشیع رونقی گرفت (۱).

حافظ ابرو چنین مینویسد: « چون سلطان سعید اولجایتو بر سریر سلطنت ممکن شد جمعی از ائمه حنفی بوقتی که در خراسان بوده، ملازم بوده اند و خاطر سلطان را بدان مذهب مایل گردانیده اند و چون سلطان از خراسان بیامد تقویت مذهب امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه میفرمود و آن طایفه را اعزاز و اکرام فرمودی و عظیم مایل بودی بمذهب اهل سنت و جماعت چنانکه نام خلفای اربعه بر زر و نقره فرمود نهادن و حنفیان عظیم مبالغت کردند و تعصبات چنانکه اکابر وزراء را از آن تعصبات رنجیدی و صاحب اعظم خواجه رشیدالدین رحمة الله را بمذهب شافعی داشت و سخت مایل بودی بائمه و علمای شافعیه و مجالست و مباحثه او با این طایفه بودی و از تعصبات حنفیان بغایت ملول بودی اما جهت خاطر پادشاه اظهار نکردی و با آن در ساختی و مولانا سعید قاضی القضاة نظام الدین عبدالملک مراغه که در علوم معقول و



منقول یگانۀ جهان و سرآمد دوران بود بشرف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره براهل علم فائق، خواجه رشیدالدین پیش پادشاه تعریف او کرد و او را طلب داشته ملازم سلطان گردانید و قضاء ممالک ایران بدو مفوض شد و منظور نظر سلطان گشت و آن یگانۀ جهان شافعی مذهب را بگزاف با ائمه حنفیه در حضور سلطان مباحثات می افتاد، ایشانرا الزام می فرمود و آن طایفه از مناظره و مباحثه او عاجز میشدند و سلطان را تقریر و مبحث او خوش آمد و مستحسن داشت و از فحاشی مباحثات حقیقت مذهب امام شافعی فهم می فرمود و این حکایت مشهور است که از مولانا قطب الدین شیرازی پرسیدند که اگر حنفی خواهد که شافعی شود چه کند مولانا در جواب فرمود سهل باشد بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله. فی الجمله سلطان مولانا نظام الدین را با انواع سیورغامیشی خود مخصوص گردانند و بر لیغ و پائیزه و خلعت و دیگر عوطف پادشاهانه و ملازم شد تا در سنه سبع و سبعمائه پسر صدر جهان بخارا بحضرت سلطان آمد جماعت حنفیان شکایت مولانا نظام الدین با حکایت کردند که ما را او بعقیدت و مذهب در نظر پادشاه خوار گردانیده و باهانت و استخفاف مشهور گردانیده، و ایشانرا استمالت داد و در روز جمعه بحضور سلطان روی بمولانا نظام الدین کرد و بر سیل استهزاء و افسوس مسئله نکاح مخلوقه من ماء الزنا القاء کرده و سؤال نمود مولانا در جواب روایتی بی فکر و تردد داد. گفت که این مسئله در مذهب امام شافعی رضی الله عنه بر این وجه نیست که شما تقریر می فرمائید و معرضا معارض است بمسئله نکاح مادر و خواهر میان فریقین نزاع متمادی شد ایشان منکر شدند که در مذهب ابوحنیفه این مسئله نیست نظام الدین از منظومه که ملخص ترین کتب فقه حنفیان باشد این بیت بخواند:

ولیس فی لواطه من حد ولا لوطی الاخت بعد العقد

ایشان فرمائیدند و از آن مباحثات بروجه سلطان و امرا و وزراء رنجیدند و زمانی خاموش شدند و بهم دیگر می نگریدند سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست و بوثاق رفت قتلغشاه بادیگر امر گفت که این چکار بود که ما کردیم و یاساویسون

چنگیزخان و پدران خود بگذاشتیم و بدین عرب رو آوردیم که بچندین قسم منقسم است و این رسوائی میان ایشان قائم که بامادر و دختر این حرکت میکنند و ما بدین اسلاف خود میرسیم و میان تمامت امراء و خواتین و اصحاب اردوهای این خبر شایع شد منتفر شدند و هر که را از اصحاب عجایم (ظ: عمائم) میدیدند طنز و افسوس آغاز میکردند و طباع تمامت اترک از این قضیه نفرت گرفت و اتفاقاً هم در آن ایام بوقت مراجعت بگلستان رسید بر کوشکی که غازان خان در آن حوالی عمارت فرموده بعشرت مشغول شد شب رعد و برق و بارانی عظیم بود و چند کس از نزدیکان سلطان بصاعقه بمردند و سلطان از آن حالت مستشعر و مخوف (کذا، ظاهراً: مستشعر بخوف گشت، يقال: استشعر خوف الله ای اجعله شعار قلبك) گشت و برفور کوچ فرمود بر عزیمت سطانیه و بعضی امراء عرضه داشتند که بموجب قواعد مغول و یاسای چنگیزخان بر آتش میباید گذشت بخشیان را که صاحب این فن بودند حاضر کردند بخشیان گفتند که این واقعه از شومی مسلمانی است اگر پادشاه ترک آن گیرد از آتش گذشتن منجیح آید و در مدت سه ماه در فتور و تذبذب میبودند سلطان در این فکر و تردد با این ایناقان وقتها میگفت که مدتی است که در دین اسلام و ادراطاعات و عبادات کلفتی بسیار کشیدم ترک اسلام بکی چون توان کرد ...»

### تحکیم مبانی اسلام در عهد سلطان اولجایتو و تمایل او بتشیع

در تاریخ روضة الصفا درباره مسلمانی و عقیده سلطان محمد خدا بنده بر محبت اهل بیت نبی و ولی چنین مسطور است: «و (پس از جلوس سلطان محمد اولجایتو) نخست حکم شد که کائناً من کان در تعظیم و تنظیم شرع محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ترویج احکام احمدی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سعی بلیغ نمایند و در مہم مملکت از یاسای غازان که تفصیل جزئیات و کلیات آن در موضع خود مذکور است تجاوز جایز ندارند... و چون عقیده سلطان محمد خدا بنده بر محبت اهل بیت نبی و ولی منطوی بود فرمان داد تا بر وجود نایر لفظ علی ولی الله را در کیف کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گردانیدند

واسامی ساهیات ائمه معصومین ع را در مسکوکات نقش کردند و ضبط اوقاف ممالک محروسه بنظر اهتمام قلیا بهاء الدین یعقوب مفوض گشت و از ایشان خط ستاندند که حاصل آنرا به موجب شروط و اقفان بمصرف وجوب رسانند و از اخذ عشر که ولایة و متصرفان سابق بخلاف شرع شریف میگریخته اند دست تصرف کشیده دارند و اگر بر احوال اوقاف و قوف حاصل نکنند یا در تدارک خللها معلوم توقف جایز شمرند در موقف خطاب و عتاب سلطان موقوف مانند (۱)

راجع بعلمت نام یافتن سلطان اولجایتو به خدا بنده و خربنده بعضی مؤرخین نوشته اند که سلطان محمد اولجایتو را بمناسبت تعلقی که بمذهب شیعه اظهار میداشته شیعیان خدا بنده لقب داده اند ولی اهل تسنن از راه دشمنی و کینه جوئی این کلمه را خربنده کرده و سلطان محمد اولجایتو بهمین علت در کتب قدما بهر دو عنوان خدا بنده و خربنده مذکور است (۲)

مادر اولجایتو که از قبیله عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا باسم

۱- روضة الصفا ص ۱۲۶ پیوسته

۲- تاریخ مغول مرحوم اقبال ص ۳۰۸ . پروفیسور برون در کتاب تاریخ ادبیات خود ضمن شرح حال اولجایتو خدا بنده چنین میگوید که او «در زمان کودکی بر حسب میل مادرش اروک خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس دین مسیح گرفت لکن بعد از آن زوجه اش که در ابتدای عهد شباب با او مزاجت کرده بود او را بدین اسلام آورد . در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده اش لقب دادند ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدا بنده لقب یافت» (تاریخ ادبیات ایران ج ۳ ص ۴۹-۵۰) .

در باره ملقب شدن سلطان محمد اولجایتو بلقب خربنده اطلاع بر موارد زیر لازم است :

۱- سلطان محمد اولجایتو رسماً ملقب باین لقب بوده است چنانکه خواجه رشیدالدین وزیر در دیباچه تاریخ خود قطعه شعری در باره وجه لقب یافتن اولجایتو « خربنده » سروده است و از این ابیات معلوم میشود که برخلاف نظر مرحوم عباس اقبال این لقب فقط زبانزد دشمنان اولجایتو نبوده و از طرف معاندان بآن پادشاه داده نشده است زیرا در اینصورت خواجه رشیدالدین سلطان اولجایتو را رسماً «شاه خربنده» نمی نامید:

دوش در نام شاه خربنده فکر میکرد ساعتی بنده

نیکلا مطابق آئین مسیح تعمیم داد ولی پس از مرگ مادر اولجایتو زوجه‌ای مسلمان اختیار کرد و زوجه‌اش او را بقبول اسلام تشویق کرد و بر اثر نفوذ علمای حنفی بترتیبی که دیدیم اولجایتو مذهب حنفی را از مذاهب اربعه سنت پذیرفت و رسماً مسلمان شد و نام خلیفه اول را بر مسکوکات نقش نموده بتشویق علمای این شعبه پرداخت. تقویت اولجایتو از مذهب حنفی موجب سختگیری و بدگویی علمای حنفی نسبت بمذاهب دیگر اسلام و آزار پیروان آنها شد ولی سلطان که اصولاً تعصبی نداشت

و بعلاوه چگونه ممکنست در دوره سلطنت آن پادشاه دشمنان و مخالفان او گستاخی را بجائی رسانده باشند که چنین لقبی با او بدهند و از آن عجیب‌تر این لقب تحقیری و وهن آور چنان رسمیتی پیدا کند که وزیر پادشاه آن لقب تحقیر را بعنوان نام پادشاه بپذیرد.

۲- پروفیسور برون انگلیسی چنانکه دیدیم اشاره میکند که «در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده‌اش لقب دادند. ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خداینده لقب یافت» ولی اظهار نظر صریحی در باره علت و کیفیت پیدایش این لقب نمیکند و حتی از صفت «عجیب» که برای این «عنوان» بکار برده معلوم است که بچگونگی آن آگاه نبوده است.

۳- خواجه رشیدالدین و ذریع نیز این لقب را شگفت آور و عجیب میدانند و در باره معنای آن و رمزی که دارد می‌اندیشد و اگرچه مفهوم «سایه خاص آفریننده» که بحساب جمل برای «شاه خربنده» می‌سازد از باب مدح و ظرافت شاعرانه بیرون نیست ولی ازدو بیت اول قطعه شعری که سروده میتوان دانست که اولاً «شاه خربنده» لقب و نام سلطان اولجایتو بوده نه ناسزائی از جانب دشمنان و ثانیاً مفهوم این لقب در نظر خواجه چندان روشن نیست و خواجه میکوشد با تمهید تفسیری نیکو کراهت و رکت این واژه را جبران کند:

دوش در نام شاه خربنده	فکر میکرد ساعتی بنده
که مگر معنی در این اسم است	که از آن غافل است خواننده
اندرون حرم بگوش آمد	که هوا خواه شاه فرخنده
معنی در حروف این لفظ است	که بشاه است سخت زبینه
عقد کن از ره حساب جمل	یک یک حرف شاه خربنده
تا بدانی که هست معنی آن	«سایه خاص آفریننده»
نه حروف است آن و پانزده این	که بعقدند هر دو ماننده
گوئی آن نه حروف چون صدفت	بده و پنج گوهر آگنده
یا طلسمیست اینهمایون اسم	بر در گنج ایزد افکنده
سر این اسم چون بدانستم	جمع شد خاطر پراکنده

بتوصیة خواجه رشیدالدین فضل الله که از مذهب شافعی پیروی داشت نظام الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی را ملازم حضرت کرد و سمت قاضی القضاتی کل ایران داد و آن مناظرات و مباحثات بشرحیکه رفت بین نظام الدین و پسر صدرجهان بخارائی حنفی واقع شد و کار از مباحثه و مناظره به خصامه و مباحثه کشید و طرفین برای پیش بردن نظر خود از بیان فضایح مذهبی و قبایح دینی و عقاید سخیفه یکدیگر خودداری نکردند و در اثر این فضیحت و فضاحت و مناظره خصومت آمیز و نفاق خیزا بهت و

گفتم ادراک معنی و گفتم شاه خربنده باد پاینده

۴- مرحوم عباس اقبال نوشته اند که شیعیان سلطان اولجایتو را خدا بنده لقب داده اند و اهل تسنن او را از راه دشمنی خربنده نامیده اند ولی چنانکه دیدیم این نظر چندان درست نبیاید.  
 ۵- دولت شاه سمرقندی میگوید علت اشتهار الجایتو باین اسم آن است که چون ارغون بمرد و غازان خان سلطنت یافت الجایتو از او فرار کرد و چندین سال بارمه‌های اسب و خر در نواحی کرمان و هرمز سرگشته بیابانها بود، از این سبب او را خربنده گفتند. (تذکره دولت شاه سمرقندی ص ۲۱۷)  
 ۶- ادگار بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول رشیدالدین معتقد است که کلمه خربنده از کلمه مغولی قوربندا و از لهجه اردس خوربندا و از چینی اولپانتا که بمعنی سومی است، پیدا شده ولی علت اطلاق این لقب را بسلطان اولجایتو روشن نکرده است. (تاریخ مغول رشیدالدین چاپ پاریس ۱۹۱۰. مقدمه)

۷- یکی از نظرهای قابل توجه درباره لقب «خربنده» اینست که چون اولجایتو متولد شد طفلی وجیه و خوشگل بود. پدرش برای اینکه از آفت چشم زخم مصون ماند اسم کریمه و زشت «خربنده» را برای او اختیار کرد. قوت این نظر با توجه بعقیده مغول که نام زشت بر فرزند خوب روی می نهند تا چشم زخم بر وی کارگر نیفتد معلوم میشود.

۸- ابن بطوطه در رحله خود سبب تسمیه سلطان اولجایتو را به «خربنده» چنین بیان میکند: «وقیل ان سبب تسميته بهذا الاخير هو ان التتر يسمون المولود باسم اول داخل على البيت عند ولادته، فما ولدهذا السلطان كان اول داخل الزمال و هم يسمونه «خربنده» فسمى به...» (رحله ابن بطوطه، طبع مصر ص ۱۴۳). نظر ابن بطوطه در این باره سخت سخیف است و توجه را نشاید زیرا اگر چنین وجهی برای تسمیه «شاه خربنده» می بود از نظر خواجه رشیدالدین فضل الله، که بیش از هر کس بواقعات دربار ایلخانان آشنائی داشت و تحقیق در این باره برایش میسرتر از هر کس دیگر بود، پوشیده نمی ماند.

حرمت اسلام و مسلمانی را در نظر سلطان و امرای مغول از بین بردند و امرای مغول از اینکه دین ساده اجدادی خود را از دست داده چنین دینی را پذیرفته‌اند که اینهمه اختلاف و نفاق و عداوت بین علمای آنست تاجائیکه عالم شافعی میگوید اگر حنفی خواهد شافعی شود باید بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله، متأسف و متحسر شدند و بخشیان مغول پیش آمدن طوفان و صاعقه و بلایای آسمان را از شومی مسلمانی دانستند و سلطان را بترك اسلام و بازگشت بدین اجدادی ترغیب کردند ولی سلطان که مدتی از عمر را در اسلام و اجرای آداب آن بسر آورده بود و میفهمید که در برتری اسلام بر آئین‌ها و ادیان دیگر جای شك و در حقانیت آن تردیدی نیست و هر عیب که هست در مسلمانی حنفی‌ها و شافعی‌هاست نمیخواست و نمیتوانست برخلاف میل قلبی خود و وصیت برادر دست از اسلام بشوید و دوباره پیرستش بت بیجان پیردازد. در اینموقع امیر طرمطاز که از امرای زیرک و مسلمان دربار سلطان بود و راه رشاد را در پیروی از راه و رسم اولاد اطهار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یافته بود بترتیبی که بیاید سلطان را بقبول تشیع دعوت کرد و اگر چه نخست این توصیه و تشویق سلطان را سخت گران آمد و بیم «تهمت رفض» که دستمایه تکفیر اهل سنت بود تکانش داد ولی امیر طرمطاز با زیرکی تام مزایای تشیع و منافع آنرا چنان در برابر دیده دل سلطان آراسته گردانید که سلطان متوجه و متمایل بتشیع شد و چون از بخت بلند شیعیان قاضی نظام‌الدین مراغه‌ای که حامی مقتدر مذهب سنت محسوب میشد در سال ۷۰۹ اردو را برای ترتیب امر اوقاف آذربایجان ترك گفت طرفداران شیعه و امرای شیعی مذهب از فرصت استفاده کرده بر تبلیغ و ترغیب سلطان افزودند تا اینکه اولجايتو قبول تشیع کرد و اقدامات زیادی در ترویج مذهب تشیع بعمل آورد و حضور علامه حلی و پسرش فخرالمحققین فخرالدین محمد که از علمای معروف شیعه بودند، در اردوی ایلخانی بر رونق تشیع افزود ولی چون اشاعه تشیع و تغییر خطبه و سکه در بلاد ایران باشکالاتی برخورد و مخالفت مردم را برانگیخت سلطان اولجايتو کم کم از سختگیری

در طرفداری از تشیع و اجرای رسوم آن کاست و در اواخر عمر او سنن مذهب سنت دوباره در قلمرو ایلخانی جاری شد.

## ابوسعید بهادرخان و اسلام در عهد او

در عهد ابوسعید بهادرخان که پادشاهی کریم و رشید و علم دوست بود و آخرین ایلخان مقتدر سلسله ایلخانان ایران محسوب می‌شود اسلام و مسلمانی رونق خود را حفظ کرد و همچنان مذهب رسمی دربار ایلخانی بشمار می‌آمد. سلطان و وزیر با کفایتش خواجه غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین هر دو حامی علوم و ادبیات و اسلام و سنن اسلامی بودند و اگر چه سلطان ابوسعید شخصاً تعصبی نداشت ولی با اشارت مشاورین مسلمان خود در اجرای قوانین اجتماعی اسلام و رعایت سنن و شعائر اسلامی جدی بلیغ مبذول داشت و بعضی کلیساها را بست و مسیحیان و یهود را محدود کرد. در سال ۷۱۹ هـ (۱۳۱۸-۱۳۱۹ م) قحط و غلای شدیدی در آسیای صغیر و نواحی دیگر روی داد و سال بعد طوفان شدیدی در گرفت و تنگ‌گسختی بارید؛ ابوسعید از این بلایا بوحشت افتاده از ائمه و علمای اسلام استمداد کرد و ائمه و علما این بلایای آسمان را معلول رواج خمر و زنا و فحشاء دانستند و حصول شومی میخانه‌ها و طرب خانه‌ها که در غالب بلاد در جوار مساجد و مدارس واقع شده بود شمردند و ابوسعید فرمان داد که در میخانه‌ها را بستند و خم‌ها را شکستند و تاز چنگ و چفانه گسستند و مقرر فرمود که در هر هجرت فقط یک شراب فروشی برای رفع حاجت مسافرین و غیر مسلمین باز باشد. گفتیم که در این موقع بر اثر اقدامات فدائیان اسمعیلیه شام که از طرف الملك الناصر برای قتل قراستقر از امرای یانگی و مغضوب مصر بایران اعزام شده بودند روابط دربار ایلخانی با سلطان مصر رو بتیرگی رفته بود ولی بکوشش خواجه علیشاه مقدمات انعقاد قراردادی بین الملك الناصر و سلطان ابوسعید فراهم شد و الملك الناصر که خود مردی متعصب و سختگیر در اجرای قوانین و حدود شرعی بود و در ممالک خود خرید

و فروش باده را ممنوع ساخته و خرابات آنها را بسته بود از اینکه سلطان ابوسعید نیز دست بنظائر این اقدامات زده است خوشحال شد و از سفرای ابوسعید با احترام استقبال کرد و عاقبة الامر در سال ۷۲۱ بین دو دولت عهدنامه ای دوستانه بسته شد.

## تشیع در دوره ایلخانان

چنانکه گذشت دوره ایلخانان مغول از لحاظ رواج تشیع و قوت یافتن آن مذهب دوره مشعشی محسوب میشود. توجه بمذهب تشیع از عهد غازانخان شروع شد و آن ایلخان که بگواهی کلیه اسناد و مدارک تاریخی راجع بدوره ایلخانان ذهنی روشن و اندیشه ای عمیق و صدوری منشرح و استعدادی من لدن داشته است اگرچه تظاهر بتشیع نمیکرده ولی ولای حضرت علی علیه السلام و اولاد او را در دل داشته و گاه و بیگاه بمناسبتی این مهر و ولای باطنی را بظهور میرسانده است ولی در روزگار او مذهب تسنن همچنان مذهب رسمی ممالک ایلخانی بود تا اینکه در عهد سلطان محمد اول بجایتو برتیمی که دیدیم و بتفصیلی که خواهیم دید مذهب تشیع رسمیت یافت و تا اواخر عمر آن پادشاه مذهب رسمی دربار ایلخانی بشمار رفت.

عواملی را که موجب توجه و تمایل ایلخانان و بخصوص غازانخان و سلطان محمد خدا بنده بمذهب تشیع شده نگارنده چنین تشخیص میدهد:

۱- ایلخانان تازه مسلمان که دین اسلام را پذیرفته بودند با ذهنی فارغ و خالی از سوابق تقلیدی و سنن سینه بسینه و ریشه دار مذهب سنت دین تازه را دین محمدی میشناختند و علاقه و اعتقاد بآنحضرت را طبیعه بفرزندان و خاندان جلیل حضرتش تعمیم میدادند و از جحیت حضرت علی علیه السلام و اولاد او در سرپرستی و هدایت معنوی مسلمین برایشان طبیعی تر و منطقی تر از خلافت و ریاست خلفای اربعه جلوه میکرد و تصور غریزی و طبیعی سلطنت موروثی را در مورد سلطنت معنوی خاندان رسول نیز نمی توانستند از ذهن خود دور کنند و این سلطنت موروثی را شایسته تر از حکومت



نامانوس ابوبکر و عمر و عثمان میدیدند و بعلاوه قبول اساس مذهب سنت یا جمهوریت اسلامی را چنانکه امیر طرمطاز هم بسططان ابوسعید گوشزد کرده بود با اصول سلطنت و اساس حکومت توارثی ایلخانی و رسوم یاسای چنگیزی سازگار نمی یافتند.

۲ - ایلخانان مسلمان متوجه بودند که قبول اسلام و پذیرفتن مذهب سنت، تبعیت تلویحی بلکه تصریحی از سیاست و اساس خلافت بنی عباس که بدست مؤسس سلسله خودشان یعنی هولاگوخان بر باد رفته بود محسوب میشود و آثار این توجه و ناراحتی را در دوره حکومت غازانخان بخوبی حس میکنیم چنانکه چون سلطمان مصر در پاسخ نامه غازانخان که خواسته بود نام ایلخان ایران را در ممالک مصر و شام در خطبه جاری و بر سکه نقش سازند نوشت که این تقاضا قابل قبول است مشروط بر اینکه در یکطرف سکه نام سلطان مصر در زیر عبارت «لا اله الا الله» و بر جانب دیگرش نام سلطان محمود غازان در زیر نام امیر المؤمنین خلیفه عباسی نقش شود غازانخان آنچه خشمناک شد که اگر منع ایمان قلبی و مصلحت جهاننداری نبود ممکن بود از مسلمانی پشیمان شود. غازانخان که مسلمانی مؤمن بود و در تقویت اسلام و مسلمانی از بذل مجهود مضایقتی نداشت میدید که مذهب سنت خواه نا خواه از نفوذ معنوی «خلافت عباسی» که حربه دست سلاطین مصر محسوب میشد برکنار نیست و از طرف دیگر در مقابل ملک مصر که مظهر قدرت اسلامی و حافظ اسلام شناخته شده بود با وجود اسلام آوردن و خدمت با اسلام احساس بیگانگی در بین مسلمین میکرد و بعلاوه با وحدت کامل دین و مذهب در ایران و مصر و شام اتخاذ سیاست قاطع و معقول ضد مصر را غیر ممکن میدید و از اینرو طبعاً متمایل بروشی بود که با حفظ اساس دین مورد اعتقادش خالی از معایب و مضار سابق الذکر باشد و چنین روشی و مذهبی جز مذهب تشیع که هم متضمن بستگی بیشتر با رسول بزرگوار اسلام

و هم بری از معایب مذکور بود نمی توانست باشد (۱).

۳- اصولاً محیط ایران از آغاز تسلط بمناسباتیکه جای بحث آن نیست محیط چندان مساعدی برای مذهب سنت نبوده و همواره آثار توجه بتشیع، اگر چه خیلی جزئی بوده باشد، در خلال حوادث و اتفاقات این سرزمین مشهود بوده و روشن است

۱- در کتاب « سرگذشت سه اختر تابناک ایران » بقلم آقای رحیم زاده صفوی مطالبی راجع سیاست مذهبی ایلخانان و تمایل آنان بمذهب تشیع آمده است که اطلاع بر آنها خالی از فایده نیست.

مؤلف کتاب مذکور چنین گوید: «غازان خان هنگامیکه مسلمان میشد باین نکته توجه بود که هر گاه بمذهب اهل سنت و جماعت در آید ناگزیر خواهد شد که از خلیفه عباسی مصر پیروی نماید و ضمناً سیاست و قدرت بادولت مصر خواهد شد و نتیجه این کار پیشرفت دشمن دیرین و ناکامی مغول می باشد این بود که مذهب شیعه را پسندید. عجب آنست که بسیاری از مؤرخین معاصر ما متوجه نشده یا نخواسته اند متوجه شوند که غازان خان بمذهب شیعه گرائیده و معاصرین ما تشیع را فقط به برادرش سلطان محمد اول جایتو نسبت میدهند و حال آنکه خواند میر در حبیب السیر و خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر که جامع التواریخ خود را زیر نظر شخص غازان خان تألیف کرده است با اشارات روشن تر از تصریح این معنی را می نگارد چنانکه نقل میکند سلطان محمود غازان در پاسخ پرسش برخی ها چنین فرمود که « من حضرت رسول اکرم را دوبار در خواب دیده ام و در خدمت ایشان فقط حضرت علی ع و دو فرزندش امام حسن و امام حسین حضور داشتند » و بویژه این جمله را از قول سلطان می نویسد: « من منکر دیگران نیستم اما چون حضرت رسول ص فقط درباره فرزندانش بمن توصیه فرمود نسبت بایشان اخلاص و ارادت می ورزم ... » طبعی است که عبارت « من منکر دیگران نیستم » از يك پادشاه تازه مسلمان که میخواهد رعایای مسلمان خود را از هر مذهب که باشند خواه سنی و خواه شیعه هواخواه خویش گرداند کافست که میل او را نشان دهد که بکدام جانب است. در اینجا باید یاد آور شویم که مذهب شیعه در آن دوره بالعموم و سبب خلقا همراه نبود و فقط سبب معاویه و لعن یزید را جایز می شمردند و اما صریحاً عالین یعنی تندروهای شیعه با اعراب جبل عامل و اعراب جزایر بحرین انحصار داشت و روایتی هم هست که لعن شیخین میانه بعضی از صوفیه وجود داشته و جزء اسرار فقر تعلیم میشده است ... خلاصه آنکه مغول در ایران مذهب شیعه را تقویت کرد و باحاطه سیاسی ترویج تشیع هم برفع استقلال ایران و هم برفع سلطنت مغول بود که میخواست با دولت مصر پنجه در افکند. بسیاری از طوائف ترک در دوره مغول نه فقط شیعه دوازده امامی شدند بلکه در تشیع از حد معقول و معتدل

که در چنین محیطی بعد از انقراض خلافت عباسی و زوال قدرت مرکزی دستگاه حامی مذهب سنت و روی کار آمدن حکومت و سلطنتی که اگر هم تمایل ظاهری بتشیع نداشت از مذهب سنت هم طرفداری نمی‌کرد تاچه اندازه موجبات تبلیغ بنفع تشیع فراهم خواهد بود.

۴ - آزادی بحث و مناظره در دربار ایلخانی و اجازه یافتن علمای شیعه بی‌حد آزادانه درباره مزایای مذهب خود و رد دلائل و اعتراضات مخالفین که طبعاً، با توجه بموجبات دیگری که ذکر شد، در مزاج ایلخان مؤثر می‌افتاد.

۵ - فضیحت علمای تسنن در اثر مباحثات و مناظرات خصومت آمیز و وقیعت علمای حنفی و شافعی در عرض همدیگر که بشرحیکه گذشت موجب ملال و تغییر خاطر ایلخان و پشیمانی امرای مغول از قبول اسلام گشت و زمینه را برای تأثیر تبلیغ علمای شیعه و امرای طرفدار تشیع فراهم ساخت.

۶ - نفوذ کلام و قوت منطق علامه حلی و تشویق و ترغیب زیر کانه امیر طر مظار بترتیبی که خواهیم دید.

تجاوز نمودند چنانچه طایفه آق قویونلو که بسطنت نیز رسیدند از آن قبیل بودند... بعد از مغول دوره امیر تیمور و هجوم او بشامات روی داد و امیر تیمور خود را شیعه مشرب نشان می‌داد و بعد از آن دوره هم که عهد صفویه بود هر چند دولت عثمانی سلطنت مصر را برانداخت اما پیوسته با ایران در جنگ بود و مسئله سنی و شیعه هم بهانه بی‌شرمانه آن جنگها قرار می‌گرفت... مسئله تشیع امیر تیمور نیز تا حدی با تشیع مغولان شباهت داشت زیرا امیر تیمور میخواست بیلاذ سوریه و مصر و عثمانی بتازد و پادشاه مصر و سلاطین عثمانی سلطنت خود را چون بفرمان خلیفه عباسی تکیه داشت مشروع می‌شمردند و بطوری که مکرر طی نامه‌هایی به امیر تیمور نوشته‌اند خویشان و سپاهیان خویش را «مجاهدین اسلام» معرفی مینمودند. در چنین وضعی لازم بود امیر تیمور متمایل بمذهب شیعه باشد تا بتواند نسبت بخلیفه و طریقه او درباره پیروانش اظهار بی‌اعتقادی نموده عیب‌جویی و اراد وارد کند. در موضوع تشیع تیمور مؤرخین عرب که معاصر او بوده‌اند و کسانی که در حلب و در شام بصحبت او رسیده‌اند اتفاق در نظر دارند.

### تمایل غازانخان بتشیع و دوستی او در حق خاندان رسول

حافظ ابرو نوشته است که «پادشاه غازان را میلی تمام بدان طایفه (اهل تشیع) بود اما هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهره آنکه اظهار کند نبودی» (۱).

خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ مبارک غازانی تصریح میکند که «و خطبه و سکه ممالک بنام مبارک اوست و فرمود تا در ستهای طلا هر يك صد مثقال زدند ... و آیات قرآن و اسامی دو انزده امام علیهم السلام بر آن سکه منقوش است» (۲).

حکایت هشتم از تاریخ مبارک غازانی نیز «در دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول علیه السلام» است که عیناً نقل میکنیم: «پادشاه اسلام خلد سلطانه دو نوبت جمال خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دیده و پیغامبر علیه الصلوات و السلام او را بمواعید خوب مستظهر گردانیده و میان ایشان محاوره بسیار رفته و امیر المؤمنین علی و حسن و حسین علیهم السلام بانبی صلوات الله علیه بهم بوده اند و تعریف ایشان فرموده و گفته می باید که شما برادران باشید و فرمود تا پادشاه اسلام با ایشان معانقه کرده و از جانبین برادری قبول کرده اند و از آن وقت باز پادشاه اسلام را نیز بسیاری گشایش و فتوحها دست داد و از آن جمله معتبرترین آن بود که این خیرات و ضبط و ترتیب عدل و سیاست در عالم شائع گردانید و او را توفیق حصول نیک نامی دست داد و خویشتن را ذخیره چندین دعاء خیر خلایق اندوخت بزرگتر ازین سعادت و موهبتی چه تواند بود و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیادت شد و همواره جهت سیل الحاج مددها میفرماید و مزارات خاندان رازیارت کند و نذرها پذیرد و فرستد و سادات را عزیز و محترم دارد و صدقات و ادرارات در حق ایشان فرماید و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی

۱ - مجمع التواریخ نسخه ملک جلد سوم ورق ۲۳۷

۲ - تاریخ مبارک غازانی ص ۲۸۵ - ۲۸۶

می ساخت و اوقاف معین میفرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوائف هست و از آن سادات نیست از آن علویان نیز واجب است و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالک در بلاد معتبر چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دارالسیاده سازند تا سادات آنجا فرو آیند و جهت مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف ناهما بذکر آن ناطق است معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات او بآبهره باشند و همواره در عبارات آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را علیه الصلوة والسلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت می ورزم والا معاذ الله که منکر صحابه شوم و فرمود تا جهت مشهد حسین علیه السلام نهری جاری گردانیدند چنانکه شرح حال آن بیاید و همواره نعت خاندان فرماید بی تعصب چه بحمد الله و منه حکیم و کاملست حق تعالی این پادشاه عادل کامل را سالهای نامتناهی بعالمیان ارزانی دارد» (۱)

خواجه رشیدالدین مینوبسد که غـ از ایلخان قبل از اسلام آوردن و بعد از آن بزیارت مشهد مقدس طوس و مشهد مقدس حضرت علی علیه السلام مشرف شد :

« در اوائل حال در خراسان بزیارت مشهد مقدس طوس علی ساکنه السلم و تربت سلطان بایزید و ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء آنجا روح الله رمسهم رفته بود ... و بعد از آن چون مسلمان شد زیارت مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیای بغداد قدس الله ارواحهم دریافت و روزی فرمود که کسی که برین وجه مرده باشد مشهد و مزار او برین گونه بود او را چگونه از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگرانست» (۲)

در جای دیگر خواجه رشیدالدین ضمن شرح دادن واقعه پیری یعقوب باغبانی

۱ - تاریخ مبارک غازانی ص ۱۹۰ - ۱۹۱

۲ - تاریخ مبارک غازانی ص ۲۰۸

آورده است که چون پیر یعقوب و یاراناش در حضور غازان خان محاکمه شدند و گناه برایشان ثابت گشت \* یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی اند بنگریم تا قوت ایشان غالب تر است یا از آن تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را ییاسا رسانیدند» (۱) .

پروفسور ادوارد برون در کتاب تاریخ ادبیات خود تحت عنوان «تمایل غازان با اصول عقاید شیعه» چنین مینویسد: «اسلامیت در غازان بنیانی محکم داشت ، و تمایل نمایانی نسبت بشیعه و اصول عقاید آنان بروز میداد و بطوریکه ذکر شد حرم مبارک کربلا را بهدایا و تحف خود مزین و غنی ساخت . همچنین به مقبره امام هشتم علی بن موسی الرضا ع در مشهد نذور و موقوفاتی تقدیم کرد . این ایمان و عقیده او تاچه درجه به خلوص عقیدت قلبی و باطنی ربط داشته یا اینکه معلل بعامل سیاسی بوده است مسئله ایست قابل بحث . علی ای حال مسلمانی او برای ایران نعمت و سعادتش شمرده میشود» (۲) .

در جای دیگر باز زیارت دشت کربلا از طرف غازان اشاره میکند و تمایل قلبی او را بمذهب شیعه تأیید مینماید: «در آخر ژانویه ۱۳۰۳ ، غازان باز برزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه از رود فرات گذر نموده به کربلا فرود آمد، نظر بتمایل قلبی که بمذهب شیعه داشت آن وادی مقدس را زیارت نموده بآن بقعه مبارکه هدیه های شاهانه نیاز کرد» (۳)

قاضی نورالله شوشتری در مجلس هشتم از مجالس المؤمنین که «در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر والا بصر» است شرح احوال سلطان محمود غازانرا باسبک و سلیقه مخصوص شیعه سازی و امامیه پردازای خود

۱- تاریخ مبارک غازانی ص ۱۵۳

۲- تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۴۷

۳- برون ص ۴۴

آورده و از ورای «عینک» شیعه‌بین غازانخا را شیعهٔ مسلم پنداشته و باثبات ارادت او بخاندان نبوت و حمایت کلی از تشیع که ثابت است قناعت نورزیده و تصریح وزیر فاضل خواجه رشیدالدین فضل‌الله را باینکه غازانخان «همواره در عبارت آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را علیه الصلوة و السلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم والا معاذالله که منکر صحابه شوم» (۱) از باب مصلحت و «اصلاح حال سلطان در نظر سنیان» دانسته است. نکتهٔ قابل ذکر اینست که از مطالب مجالس المؤمنین آنچه که جنبهٔ تتبع و استفاده از مدارک و منابع مختلفه دارد مفید و قابل استفاده است ولی آنجا که قاضی نورالله شوشتری توسن استنباط و اجتهاد شخصی را بجولان در می‌آورد تشخیص درست از نا درست مشکل می‌شود و اعتماد را نشاید چنانکه با کمال سهولت هولاکو خان بن تولی خان را مسلمان کرده و کسانیرا که اسلام او را مستبعد می‌شمارند قاصر و نظرشانرا از باب سخایف اوهام دانسته است. صاحب مجالس المؤمنین دربارهٔ غازانخان چنین می‌نویسد:

«سلطان غازان بن ارغون خان بن اباخان بن هلاکو خان در سن بیست و پنج سالگی در ساخ ذی حجهٔ سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه بر تخت موروث جلوس نموده قبل از این در شعبان این سال بر دست شیخ ابراهیم حموی اسلام آورده قرب هشتاد هزار نفر از کبیر و صغیر مغول به تبعیت او بدان سعادت رسیدند و غازان مسمی بمحمود و برادرش خدا بنده مسمی بمحمد شدند و بروجهی که حافظ ابرودر تاریخ خود تصریح بآن نموده در سنهٔ اثنین و سبعمائه از مذهب باطل اهل سنت و جماعه تنفر یافته بمذهب حق امامیهٔ اثنی عشریه انتقال نمود خواجه رشید مشهور که وزیر سلطان غازان بوده در تاریخ غازانی که تألیف نموده آورده که سبب دوستی پادشاه اسلام خلدالله سلطانه نسبت

بخاندان رسول صلوات الله علیه و آله و اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که دو نوبت جمال با کمال خواجه کاینات را علیه افضل الصلوات بخواب دید ... (الخ بشر حیکه گذشت) این است کلام خواجه رشید و بر صاحبان هوش پوشیده نخواهد بود که از آنجا که شیوه کفایه مآبی و زراست خواسته که اصلاح حال سلطان در نظر سنیان نماید و لهذا در تقریر عقیده سلطان زبان را در پس دندان گرفته و حرف زده و قول او که بی تعصب تعریف خاندان مینماید چه بحمد الله و المنه که حکیم کامل است بآنچه گفتیم اشعار تمام دارد هر کراهوشی است هر موی در تن او گوشی است».

### رسمیت یافتن تشیع در عهد سلطان محمد خدا بنده

چنانکه در فصل «مسلمانی و تشیع سلطان محمد خدا بنده و اسلام در عهد او» دیدیم جمعی از ائمه حنفی بوقتی که اولجایتو در خراسان بوده، ملازم او بودند و خاطر سلطانرا بدان مذهب مایل گردانیدند و چون سلطان از خراسان بیامد و بر تخت ایلخانی جلوس کرد تقویت مذهب امام ابوحنیفه را پیش گرفت تا اینکه باستدعای خواجه رشیدالدین وزیر که مذهب شافعی داشت مولانا نظام الدین عبدالملک مراغه را که از علمای بزرگ شافعی مذهب بلکه اعلم علمای اهل سنت بود ملازم درگاه گردانید و قاضی القضاتی ممالک ایران بدو تفویض کرد و مولانا نظام الدین مباحثات فراوانی با علمای حنفی کرد و جمله را بمالانید و منظور نظر سلطان گشت و میلی در باطن سلطان نسبت بمذهب امام شافعی پدید آمد ولی چون کار مناظره و مباحثه بر سوائی و فضاحت و خصومت و عداوت انجامید و طرفین در حضور سلطان برای مغلوب ساختن یکدیگر و اثبات رجحان مذهب خود و بطلان مذهب طرف اثبات نفاق و اختلاف و فضایح دین اسلام کردند سلطان رنجیده خاطر گشت و امرای مغول از مسلمانی پشیمان گشتند که این چکار بود که ما کردیم و یاساویسون چنگیزخان و پدران خود بگذاشتیم و بدین عرب رو آوریم که بچندین قسم منقسم است و این



رسوائی میان ایشان قائم که با مادر و دختر این حرکت میکنند» و تصادفاً در این موقع طوفان و رعد و برق حادث شد و چند کس از نزدیکان سلطان بصاعقه بمردند و امرا و بخشیان مغول اینهمه را از شومی مسلمانی دانستند و سلطان محمد را بترك اسلام تحریض کردند ولی سلطان در فکر و تردد بود و بترك اسلام راضی نمیشد و میگفت «مدتی است در دین اسلام و ادراطاعات و عبادات کلفتی بسیار کشیدم ترك اسلام بکلی چون توان گفتم!»

اکنون ماجرای تشیع سلطان محمد خدا بنده را بعد از حصول این تردید و تردد آنچنانکه حافظ ابرو در مجمع التواریخ آورده است (۱) نقل میکنیم: «در اثنای این تحیر امیر طرمطاز عرضه داشت که غازانخان که از ا عقل و اکمل جهانیان بود بسبب اعتقادات میل بمذهب شیعه فرمود سلطان راهمان اختیار می باید کرد سلطان فرمود که مذهب شیعه کدام است؟ طرمطاز گفت: آنکه برفض مشهور است. سلطان بانگ بر روی زد و گفت: ای بدبخت مرا رافضی سازی!! طرمطاز بتمهید عذر وی مشغول گشت و مذهب شیعه را در سمع سلطان تزئینی داد و او مردی فصیح و محیل بود بتمهیدی تمام تزئیف مذهب اهل سنت و جماعت میکرد با سلطان گفت که شیعه آنستکه میگویند که پادشاهی بعد از چنگیز از آن اروق او باشد و سنی آنست که گویند پادشاهی بعد از چنگیزخان از آن امراء قراجو باشد که نزدیکان چنگیزخان باشند و از این جنس مزخرفاتی چند تقریر کرد و سلطان را در غایت نیکو اعتقادی و میل طبیعت بدین اسلام و متابعت و محبت محمد رسول الله میل بدان طرف شد و در اثنای این حالت سید تاج الدین آوجی باجمعی از ائمه شیعه به حضرت آمد و زبان وقیعت در مذهب اهل سنت و جماعت کشیدند دائماً پادشاه را تحریض کردند و مولانا نظام الدین عبدالملك با ایشان نیز بمجادله و مناظره برخواست و با ائمه شیعه بحث کردی و قواعد مزیف ایشان را در نظر پادشاه آوردی و بسمع سلطان گذرانیدی و شیعیان را مالیده

داشتی و ایشان را با او کمال معارضه و قدرت مناظره نبودی اتفاقاً در آن زمستان بسبب کار اوقاف آذربایجان از حضرت غایب شد و پادشاه در اینحال سنهٔ تسع و سبعمائه عزیمت بغداد کرد و چون بدانجا رسید بزیارت مشهد علی علیه السلام رفت اتفاقاً آنجا خوابی دید که دلالت می‌کرد در تقویت مسلمانی، چون صورت واقعه با امراء بازگفت امراء متشیع که جمعی میل بدان طریقت داشتند سلطان را تحریص تمام کردند بر اختیار مذهب شیعه و سلطان مذهب شیعه اختیار فرمود و غلوی عظیم کردند در آن باب چنانکه سلطان با امراء و ایناقان خود مبالغت می‌کردند که تمامت این مذهب اختیار کنند بعضی رعایت حال سلطان را و بعضی از کم اعتقادی و بعضی بطبع خود مایل بودند بیشتر آن مذهب اختیار کردند و شیعیان را کار بالا گرفت و امرای سعیدچوپان و ایسن قتلغ رحمه الله تعالی در مذهب اهل سنت صلب بودند و هرگز در اعتقاد ایشان هر دو فتوری ظاهر نشد تا بعدی که امرای دیگر که میل کرده بودند بحضور ایشان در آن حتی مجال سخن نداشتندی بلکه جماعت سادات و اهل شیعه که ملازم بندگی حضرت بودند از ایشان خائف بودند و بلطایف الحیل تدبیر چندانکه خواستندی که ایشان را میل بدان طرف پدید کنند میسرشان نشد و حکم رفت که در تمامت ممالک ایران زمین تغییر کنند خطبه را و نام صحابهٔ سه گانه رضی الله عنهم از خطبه بپندارند و بر نام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین سلام الله علیهم اختصار نمایند و تغییر سکه کردند در سنهٔ تسع و سبعمائه از نام صحابه بانام امیر المؤمنین و حی علی خیر العمل در اذان اظهار کردند و در تمامت ممالک اولجایتو سلطان این معنی منتشر شد الا در قزوین و مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت و ائمهٔ آن طایفه را از اطراف طلب داشتند شیخ جمال الدین حسن بن المطهر الحلی بحضور آمد و او مردی دانشمند متبحر بود از تلامذه (در نسخه ملاحظه) خواجه نصیر الدین و در علوم معقول و منقول مشهور و یگانه جهان و تصنیفات بسیار ساخته و چون بحضور سلطان آمد دو نسخه بنام پادشاه تصنیف کرده بر رسم تحفه آورد یکی نهج الحق و کشف الغمة

والصدق در علم کلام و منهاج الکرامه من باب الامامة در مذهب شیعه و این دو کتاب از کتب معظمه آن طایفه است چون بحضرت سلطان رسید سلطان او را و پسرش را مولانا فخرالدین محمد بن جمال الدین سنجاری و غیر هم را اجازت فرمود که بوطن خود رفتند و میان جمال الدین بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در تعظیم او مبالغت نمودی و مباحثات ایشان از جهت استفادت و افادت بودی نه بر طریق جدل و لجاج و عناد و شیخ جمال الدین حسن بن المطهر هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در توقیر و تعظیم صحابه رضوان الله علیهم مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه بد بگفتی منع تمام فرمودی و رنجش کردی و با سلطان سعید خلوات داشتی و پسرش نیز در مجالس حاضر شدی و سلطان را بر محبت صحابه و تعظیم ایشان تحریص فرمودی و کلماتی را که شیعیان متعصب گویند بغایت منکر بودی و منع کردی و بانواع عاطفت و مرحمت از ادرارات و مرسومات و مسامحات در ولایت حله مخصوص شد و تا تاریخ سنه اربع و عشرين و سبعمائه در قید حیوة بود و سعید بدرالدین نقیب مشهور طوس باجمعی سادات ملازم سلطان شد و هر چند از سادات بزرگوار چیزی که لایق منصب و شرف ایشان نباشد صادر نشده ام لجمعی فتانان انارت نایره فتنه میگردند و مسلمانان را در شهرها زحمت میدادند و اهل سنت و جماعت نیز از این معنی منفعل نشدند و بر اعتقاد پاک و محبت صحابه مصطفی ص و مودت اهل بیت و تعظیم امیرالمؤمنین علی و فرزندان او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین راسخ میبودند و هر چند از طرفین تعصبها قایم شد و بمحاجات و محاکات و غیره رسید اما بجائی نرسید و سلطان سعید از غایت محبت دین اسلام و دوستی محمد رسول الله ص و اهل بیت او دائماً با علما در مناظره و مباحثه میبود و اهل علم را رونقی تمام و چنان علم دوست بود که بفرمود باستصواب و فکر خواجه رشیدالدین تا مدرسه سیاره بساختند از خیمهای کرباس و دائماً با اردو میگردانیدند و در آنجا مدرسی چند تعیین فرمود چنانکه شیخ

جمال‌الدین حسن بن المطهر و مولانا نظام‌الدین عبدالملک و مولانا نورالدین تستری و مولانا عضدالدین آوجی و سید برهان‌الدین عبری و قرب صد طالب علم را در آنجا اثبات کردند و ترتیب ه‌ا کول و مابوس و اولاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیا فرمود تا در بندگی حضرت همیاشند و در سطانیه در ابواب البر مبارک مدرسه انشاء فرمود ..

پروفسور برون نکته تازه‌ای بر مطالب مجمع‌التواریخ نمی‌افزاید ولی چون روش بیان خاصی دارد محض تهمیم فائدت بذکر آنچه که در کتاب تاریخ ادبیات خود راجع به «عقاید مذهبی اولجایتو» آورده است می‌پردازیم : تاج‌الدین آوجی ... شیعه متعصبی بود و کوشش بسیار مینمود که الجایتو را بطریق حقه امامیه وارد سازد، لکن آنچه که تاج‌الدین بدبخت در طلبش کوشش مینمود بطریقه دیگر حاصل شد و شرح این معنی آنست که الجایتو در ابتدا طریقه حنفی داشت و علماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودند بر کبر و نخوت میافزودند تا اینکه خواجه رشیدالدین وزیر سلطان را اغوانمود که نهج شافعی را منهج خود قرار دهد. از این رو مباحثه و احتجاج شدیدی مابین جمعی از علماء دو طریقه در حضور سلطان بوقوع رسید و همینکه از آتش غضب بجوش آمدند هر کدام از ایشان نسبت بطریقه دیگری تهمتها و نسبتهای زشت گفتند بحدی که الجایتو بهم بر آمده هر دو طایفه را مکروه داشت و حتی امراء مغول که از دیانت اسلام خاطری رنجه داشتند سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند آیا برای اینگونه عقاید سخیفه بوده است که آنان مذهب آبا و اجداد خود را از دست داده‌اند؟ و سپس سلطان را اغوا نمودند که بکیش و آئین مغول برگردد. از تصادف در آن ایام طوفانی پراز رعد و برق بظهور رسید. بخشی‌ها یعنی روحانیون و کشیش‌های مغول آنرا بغضب آسمانی تعبیر نمودند (۱)، این طایفه که بحکم غازان از داخله مملکت رانده شده بودند در زمان الجایتو دوباره نمودار شدند. بالاخره

مدتی خاطر سلطان قرین شک و تردید بود. عاقبت امیر طرمطاز او را تشویق نمود که رفتار غازان را سر مشق خود قرار دهد و طریق امامیه را بپذیرد (۱). سلطان سفری به نجف اشرف نمود و در آنجا رؤیایی برای او دست داد که معتقد شد بعد از پیغمبر اسلام مؤه‌نین باید علی ابن ابیطالب و اولاد امجد او را پیروی نمایند (۲).

صاحب الدرر الكامنة فی اعیان مائة الثامنة، ابن حجر عسقلانی در شرح سلطان محمد اولجایتو نوشته است: «وكان حسن الاسلام لكن لعبت بعقله الامامية فترفض، واسقط من الخطبة في بلاده ذكر الائمة الاعلى» (۳).

درباره تمایل سلطان محمد خدا بنده بمذهب تشیع در کلیه منابع و تواریخ مطالبی از نوع آنچه حافظ ابرو آورده است، و سابقاً دیدیم، ذکر شده و مقایسه و مشابهت تشیع یا خلافت و امامت ازئی اسلامی را با سلطنت ازئی و حکومت تواریخی ایلخانان علت عمده تمایل سلطان باین مذهب و رسیدگی ذهن او از مذهب تسنن دانسته و تحریم سلطان بتشیع و اثبات مزایای آن مذهب را در پیشگاه پادشاه غالباً بامیر طرمطاز نسبت داده اند ولی بعضی از مؤرخین علامه حلی را باعث اصلی توجه سلطان بتشیع و تمایل او بدان مذهب ذکر کرده اند در حالیکه چنانکه در روایت حافظ ابرو دیدیم پس از اقبال و توجه اولجایتو بمذهب شیعه و گرویدن او بمذهب مزبور علمای این مذهب از هر طرف عزم اردو کردند تا بیش از پیش تمایل سلطان را بمذهب شیعه جلب کنند و آن مذهب را در نظر سلطان آنچنان بیارایند که و سوسه اهل سنت و جماعت را محل تأثیر و مجال تغییر عقیده سلطان باقی نماند و از آن جمله علامه جمال الدین حسن بن مظهر حلی و پسرش فخر المحققین فخر الدین محمد بودند که با جمعی دیگر از پیشوایان تشیع بخدمت اولجایتو بسلطانیه شتافتند و علامه حلی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه

۱- رجوع شود بدهن جلد چهارم ص ۵۴۱، سکه موجود الجایتو متضمن اقرار بخلافت علی ابن ابیطالب است.

۲- تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعدی تاجامی) ص ۵۴-۵۵

۳- الدرر الكامنة فی اعیان مائة الثامنة ج ۳ ش ۳۷۸

اثنا عشریه و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است برسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده پیشگاه اولجایتو آورد یکی کتاب نهج الحق و کشف الصدق در کلام دیگری منهاج الکرامه فی باب الامامة.

از جمله مؤرخینی که علامه حلی را مصاحب سلطان اولجایتو قبل از قبول اسلام و محرك او بقبول مذهب تشیع دانسته اند این بطوطه است که در سفرنامه خود میگوید: «پادشاه عراق یعنی سلطان محمد خدا بنده را در حال کفر فقیهی از فقهای شیعیان امامی بنام جمال الدین بن مطهر مصاحب بود و چون سلطان اسلام آورد و بتبع او قومی بسیار از تاتار بشرف اسلام در آمدند این فقیه مذهب شیعه را در پیش چشم او آراست و آنرا بمذاهب دیگر برتری داد و احوال صحابه و خلافت را بر او تقریر کرد و گفت که ابوبکر و عمر دو وزیر پیغمبر اسلام و حضرت علی بن ابی طالب داماد و وارث خلافت آن حضرت بوده اند و برای نمونه سلطنت ارثی خدا بنده را مثال آورد و گفت که سلطان با وجود آنکه در بدو حال بکفر سر میکرده و بقواعد دینی آگاهی نداشته باز بحق وارث اجداد خود گردیده است. این بیانات سلطان را بقبول تشیع مایل کرد و در این خصوص بعراقین و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان مراسلات فرستاد و مأمورین روانه نمود و اول شهری که فرستادگان سلطان با آنجا رسیدند بغداد و شیراز و اصفهان بود» (۱)

صاحب مجالس المؤمنین در مجلس هشتم از کتاب خود تشیع سلطان محمد خدا بنده و اوضاع مذهبی عهد او را مفصلاً شرح داده و بقبول خود «سبب انتقال سلطان غازان و سلطان الجایتو بمذهب حق اهل البیت علیهم السلام» را «بر وجهی که حافظ ابرو شافعی همدانی در تاریخ خود آورده» و شرح آن گذشت نقل کرده است و مطالبی از خود و منابع دیگر بر آن افزوده، که مناسب است قسمتی از آن در اینجا ذکر

شود: «در سنهٔ سبع میان صدرجهان بخاری حنفی و خواجه عبدالملک شافعی قاضی القضاة ممالک سلطان درباب مذهب مباحثه دست داده تقبیح یکدیگر کرده‌اند و کار بجائی رسید که مدتی شعائر اسلام ازظاهر مرتفع بود تا آنکه درسنهٔ ثمان درقشلاق بغداد سلطان بطواف نجف اشرف رفته خوابی دید و بسعی امیر طرمطاز رحمه الله و برکت صحبت شیخ علامه آیه الله علی الخاصة و العامة جمال الملة والدين حسن بن المطهر الحلبي احله الله دارالمقامة مذهب حق امامیه اختیار کرد و درین باب بجمیع ممالک احکام اصدار یافت و خطبه و سکه باسامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام زینب و زینت یافت چنانکه بررخسار دنائیر کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در سه سطر متوازی ابعاض متکافی اجرا نقش کردند و اسامی ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم برترتیب واقع پیرامن دایرهٔ مخمس اضلاع مرقوم گردانیدند . . . و ابن هلال در تاریخ خود که بنام شاه شجاع نوشته ذکر نموده که الجایتو سلطان محمد خدا بنده روز دوشنبه منتصف ذی الحجّه سنهٔ ثلث و سبعمائه بر سریر پادشاهی نشست . . . و او را درجهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارة عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست داشتی و با خاندان محمد صلوات الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه بنام ایشان فرمود و بیشتر اوقات باشواغل جهانداری و موانع شهریاری بمباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت باعلما و صلحا داشتی و مسایل نیک مشکل پرسیدی و از خود نیز فکرهای نیک کردی و آنچه او را در خاطر آمدی بر علما عرض کردی . . . » در دنبالهٔ مطالب بالا داستانهای از حسن درایت و تقریر سلطان اولجایتو و خداپرستی او بنقل از ابن هلال آمده است (۱)

### تجدید شعائر سنت در اواخر عمر سلطان اولجایتو

طرفداری سلطان از تشیع و ترویج آن مذهب از طرف دربار ایلخانیه با مقاومت و مخالفت اهل سنت روبرو شد و مردم غالب بلاد ایران مخصوصاً اهل قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار حکم سلطان نرفتند و مردم بغداد و شیراز و اصفهان از اجرای فرمان سلطان درباره تغییر خطبه و آوردن نام حضرت امیرالمؤمنین علی و امام دوم و سوم شیعیان در خطبه بجای نام خلفای ثلاثه جلوگیری کردند و سلطان که طبعی سالم و ملایم داشت و چندان متعصب نبود چون دید که مردم زیر بار احکام او نمیروند و جماعتی از امرای او بخصوص امرای مقتدری چون امیر چوپان و ایسن قتلغ در حفظ مذهب اهل سنت اصرار و تعصب دارند بهمین علل از حرارت اولی خود در طرفداری و هواخواهی از تشیع کاست و در اواخر عمر دوباره امر داد که نام خلفا را در سکه و خطبه داخل کنند و از دویرلیغی که اولجایتو در مرض موت صادر کرد یکی دایر بر تجدید ذکر نام خلفای راشدین در خطبه نماز جمعه بود.

ابن بطوطه در سفرنامه خود داستان مخالفت مردم بغداد و اصفهان و شیراز را با اجرای فرمان سلطان اولجایتو درباره حذف نام خلفای ثلاثه چنین آورده است:

«... این بیانات سلطان را بقبول تشیع مایل کرد و در این خصوص بعراقین و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان مراسلات فرستاد و مأمورین روانه کرد و اول شهری که فرستادگان سلطان با آنجا رسیدند بغداد و شیراز و اصفهان بود. در بغداد مردم محله باب الازج که از اهل سنت و اکثر ایشان پیرو مذهب امام احمد بن حنبل اند از پذیرفتن او امر خدا بنده امتناع کردند و روز جمعه با اسلحه در مسجد جامع گرد آمدند و چون خطیب بر منبر بالا رفت ایشان که قریب دوازده هزار نفر مسلح بودند و حمایت بغداد را در عهده داشتند پیش خطیب قسم یاد کردند که اگر در خطبه معمولی تغییری دهد و بنقصان و افزایش مبادرت ورزد او و فرستاده سلطان را بکشند، چه



سلطان امر کرده بود که اسامی خلفا و سایر صحابه را از خطبه بیندازند و جز اسم امیرالمومنین علی بن ابی طالب و صحابه‌ای که از آن حضرت تبعیت کرده‌اند مثل تمار نام دیگری را بر زبان نیاورند. خطیب از ترس جان خطبه را برسم معمول خواند و مردم شیراز و اصفهان نیز چنین کردند و فرستندگان سلطان صورت واقعه را در مراجعت باطلاع او رساندند. خدا بنده امر داد که قضاة بغداد و شیراز و اصفهان را بحضور او بیاورند و مأمورین نیز چنان کردند و آن سه نفر را که یکی از ایشان قاضی مجدالدین قاضی شیراز بود بقراباغ یعنی اران بخدمت سلطان بردند و خدا بنده گفت که قضاة را پیش سگان درنده درشت پیکر بیندازند و این سگان که آنها را برای این کار آماده داشتند در زنجیر بودند و هر گاه که میخواستند تنی چند از مردم را پیش آنها بیندازند ایشان را آزاد در گودالی وسیع میافکندند و سگان را بر ایشان مسلط میگرداند. محکومین بیچاره از مقابل حیوانات درنده میگریختند ولی چون مفری نداشتند بالاخره طعمه درندگان میشدند. قاضی مجدالدین را پیش سگان انداختند ولی آن حیوانات برخلاف معتاد بر قاضی حمله نبردند بلکه دم خود را در پای او مالیدند و از هجوم باو خودداری کردند. چون خبر بخدا بنده رسید شتابان پیش قاضی آمد و خود را در پای او انداخت و بر آن بوسه داد و لباس خود را بیرون کرده بر قاضی پوشاند و رسم مغول بود که اگر سلطان جامه خاص خود را بکسی می بخشید مردم آنرا عظیمترین تشریفات می شمردند و آن را بعنوان افتخار خانوادگی بارت درخاندان خویش حفظ می نمودند و در میان جامه‌های سلطانی شریف‌ترین آنها شلوار بود. سلطان سپس قاضی مجدالدین را بار دو آورد و امر داد که زنان حرم بتعظیم و تکریم او قیام کنند و بهمین علت از مذهب تشیع برگشت و بیلاذ نوشت که مردم را همچنان بر مذهب اهل سنت و جماعت باقی گذارند و قاضی را عطا داد و بسرزمین خویش برگرداند، (۱)

صاحب الدرر الكامنة فی اعیان مائة الثامنة در این باره چنین آورده است: « و كان فيما يقال قدر جمع عن الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم في ذلك: رأيت لخر بند الملعين دراهماً يشابهها في خفة الوزن عقله عليها اسم خير المرسلين وصحبه لقد رايتني هذا التسنن كله »

### نبودن تعصب مذهبی در دوره مغول

یکی از مشخصات دوره ایلخانی نبودن تعصبات شدید مذهبی در ایندوره و آزادی مذهب و دین است. ممکنست کسانی پاره‌ای از وقایع دوره ایلخانان را از قبیل حمایت بعضی ایلخانان مغول نظیر اباقاخان از دین مسیحیت، یا توطئه سعدالدوله یهود در عهد ارغونخان بر ضد اسلام و مسلمین، یا اقدامات سلطان احمد و غازانخان و سلطان محمد خدا بنده در تقویت و ترویج اسلام و بستن معابد و کنائس و کلیساها، دلیل وجود تعصب مذهبی در ایندوره بشمار آورند ولی نگارنده معتقد است وقوع این وقایع در دوره ایلخانان هیچکدام دلیل وجود تعصب نیست بلکه چنین وقایع زود گذری خود دلیل تحول اجتماعی و مذهبی و انهدام بنیان تعصبات ریشه‌دار دیرین محسوب میشود و بر اثر مقرر نبودن مذهب خاص دولتی در قسمت اعظم عهد ایلخانان و تغییر پیاپی عقیده و مذهب سلاطین مغول سیاست مذهبی و تعصبات دینی در ایندوره بازاری نداشت و از رونق افتاده بود. پادشاهان و امرای ایلخانی عقیده ثابت و خاصی درباره مذهب و دین نداشتند یعنی از یکطرف چون دین اجدادی خود را در برابر ادیان اسلام و مسیحیت ضعیف میدیدند عقیده خود را نسبت بدین اجدادی از دست داده بودند و از طرف دیگر در مورد اسلام هم چون دین انتخابی بود ندین اجدادی اصلی، تعصب و عقیده لایتغیر و ثابتی که معمولاً ناشی از سنن قومی و خانوادگی و تقلید است نمی توانستند داشته باشند و بدین ترتیب «تسلط مردمی باعتماد ساده و ابتدایی بر عالم اسلام» و سرگردانی و تردید ایلخانان در انتخاب عقیده ثابت و معین، و «ترك دین اجدادی و انتخاب و اختیار دین جدید» و «تدین بعضی از ایلخانان بدین مسیحیت و

ارتباط دربار ایلخانان با دربار پاپ و ممالک عیسوی اروپا و «متردد بودن ایلخانان مسلمان در انتخاب یکی از مذاهب مختلف اسلام» و «اعتقاد عمومی مردم بمذهب اهل سنت و تمایل ایلخانان مسلمان بمذهب تشیع» و «بدینی غازانخان و اولجایتو بنتایج ترویج تسنن و بیم از حمایت آن مذهب بعزت خصوصت و ضدیت با خلیفه عباسی مصر و پادشاه مصر که مظهر تسنن و حامی اهل سنت و جماعت محسوب میشدند» و «توسعه قلمرو ایلخانان تا ممالک دور دست و تماس با اقوام مختلف» موجب شد که تعصب و خشونت مذهبی (که زائیده نبات اعتقاد و علاقمندی بمذهبی خاص و تأثیر سنن و اعتقادات دیرینه است) از بین برود و محیط مناسب و آزادی برای مباحثات و مناظرات مذهبی و تألیف و تصنیف کتب راجع بمذاهب مختلف بوجود آید. اکنون لازم است بذکر مظاهر عدم تعصب در این دوره بپردازیم:

۱- اغلب وزرای ایلخانان مغول چه در دوره ایلخانان غیر مسلمان و چه در عهد ایلخانان مسلمان ایرانی و مسلمان بوده از بزرگان و افاضل مسلمین بشمار میرفتند و با کمال صمیمیت و خلوص عقیدت از ائمه و علماء اسلام حمایت میکردند و اگر چه تقریباً همه وزراء ایلخانان فدای تهمت دشمنان و کشته تیغ بیداد و خشم و کین ایلخانان شدند ولی در این ضمن هرگز بتهمت و سعایت و مناقشه ای که مربوط بدین و مذهب و ضدیت و اختلافات مذهبی باشد بر نمیخوریم. همین موضوع یعنی تقرب و محترم بودن بزرگان اسلام در حضرت ایلخانان از عهد هولاکوخان تا روز انقراض آن سلسله، حکایت از این میکند که سیاست حکومت و جهانگیری و جهاننداری مغول و طرز فکر و عقیده خانهای مغول اصولاً رنگ تمایل دینی و اعتقاد مذهبی نداشته است.

۲- حتی قبل از عهد سلطنت غازانخان (که در دوره او دین اسلام رسماً و قطعاً بر قوت و جلوه دو روزه ادیان دیگر غلبه یافت و دین رسمی دربار ایلخانی محسوب شد) امرا و بزرگان مغول در انتخاب ایلخانان توجهی بدین و مذهب ایلخان نداشتند و عقیده و مذهب ایلخانان را در نظرشان اهمیتی نبود چنانکه پس از مرگ اباقا

موقعی که در صدد انتخاب ایلخان جدید بر آمدند بدون تردید و دودلی بر تکویدار اغول که مشرف بدین اسلام بود اتفاق کردند؛ «بعد از رحلت اباقاخان و مراسم تعزیت تا باحوال مملکت اختلال راه نیابد آقاواینی وارکان دولت واعیان حضرت که در اردو حاضر بودند باهم مشورت کرده بر سلطنت تکویدار اغول اتفاق نمودند و چون تکویدار اغول متقلد قلاده اسلام بود بسطان احمد موسوم گشت» (۱).

۳- ایلخانان غیر مسلمان نه تنها در صدد تحمیل کیش و عقیده خود به مردم نبودند بلکه برای رعایت جانب مصلحت و جلب محبت مردم از منتهای موافقت و حسن سلوک با مسلمین خودداری نمی کردند چنانکه باید و که کیش عیسوی داشت و در احیای آداب این مذهب میکوشیدند نسبت بدین اسلام هم بدین نبود و برای دلجوئی مسلمین پسر خود را بادای نماز با ایشان میفرستاد.

۴- مقایسه روش و رویه ایلخانان مغول با وضع تعصب آمیزی که قبل از دوره ایلخانان در ممالک اسلامی وجود داشت، و دامنه آن تعصب حتی بروزگار ایلخانان نیز کشیده شده است، آزادی عقیده و عدم تعصب ایلخانان را روشنتر مینماید و چنانکه در شرح وقایع تاریخی دوره ایلخانان و علل توجه مغول بقلع ریشه اسمعیلیه می بینیم تعصب تسنن و تکفیر فرق دیگر در آن دوره بسختی رایج بود و نفرت متعصبین مذهبی بر علیه فرق غیر تسنن بخصوص اسمعیلیه تاجائی شدت یافته بود که مردم و علماء اسلام از اینکه فرقه ای اسلامی را بدست قومی بیگانه و وحشی براندازند مبتهج و مسرور بودند و تعصب آنچنان دیده ها را کور کرده بود که احساسات و وطنخواهی و غرور قومی فراموش شده بود. این تعصب تأسف آور مخصوص عوام نبود بلکه خواص و علما و بزرگان نیز از آن بکمال بهره مند بودند، و اصولاً محرك تعصب عوام و مردم ساده لوح جز همین تعصب و کوتاه نظری خواص که از روی تعصب و گاه از روی زیرکی و جاه طلبی آتش

نفاق و اختلاف و تعصب را دامن میزنند نبوده است و نیست. از نمونه‌های روشن این نوع تعصبات عمل زشت علاءالدین عطا ملک برادر خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان و مؤلف دانشمند تاریخ جهانگشای است در آتش زدن مدارک و کتب متعلق باصول یافروغ مذهب اسمعیلیه، و داستان آن چنین است:

«بعد از فتح الموت و استیصال اسمعیلیه در سنه ۶۴۵ عطا ملک بملاحظه آنکه مبادا کتابخانه الموت که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه تلف و غارت گردد و آن آثار نفیسه بکلی از میان برود بمحضر هولاکو عرضه داشت که نفایس کتب الموت را تزییع نتوان کرد هولاکو آن سخن را پسندیده فرمان داد تا علاءالدین بقلعه رفته مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانه ایشانرا که از عهد حسن صباح تا آنوقت قریب صد و هفتاد سال بود متدرجاً فراهم آورده بودند در مطالعه آورد و آنچه لایق خاصه پادشاه باشد جدا کند، مصنف بمطالعه کتابخانه و خزانه ایشان رفته آنچه مصاحف و نفایس کتب و آلات نجومی رصدخانه بود استخراج کرده باقی کتب را که متعلق باصول یا فروغ مذهب ایشان بود باقرار خود تماماً بسوخت، و از جمله کتبی که مصنف از کتابخانه مذکوره استخراج کرده و خوش بختانه آنرا نسوخته است کتابی بوده مشتمل بروقایع احوال حسن صباح موسوم بسرگذشت سیدنا که خلاصه مختصری از آنرا خود مصنف در جلد سوم جهانگشای و یک خلاصه مفصل تری از آنرا رشید الدین فضل الله در جلد دوم از جامع التواریخ در تاریخ اسمعیلیه الموت نقل کرده اند (۱). بواسطه اهمیت موضوع مناسب است که عین عبارت جهانگشای راجع بدین فقرات در اینجا نقل شود و آن در دو موضع است:

اول «چون حق تعالی بواسطه عزیمت و حرکت پادشاه زاده گیتی هولاکو قلاع و رباع آن ملامین قلع کرد و شر ایشان دفع وقت فتح الموت فرمان نفاذ یافت که مؤلف

این کتاب بر مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانه مطلع گردد تا آنچ لایق خاص باشد مستخرج کند غرض آنست که چون بمطالعه کتابخانه که از سالها باز جمع کرده بودند میرفت از کثرت اباطیل و فضول و اضالیل اصول در مذهب و عقیدت ایشان که با مصاحف مجید و انواع کتب نفیس ممزوج کرده بودند و نیک و بد را با هم مسح (۹) گردانیده آنچ مصاحف و نفایس کتب بود بر منوال یخرج الحی من المیت از آن میان استخراج می رفت مجلدی کتاب یافت مشتمل بر احوال و قایع حسن صباح که ایشان آنرا سرگذشت سیدنا خوانند آنچ مقصود بود و مناسب سیاق این تاریخ نقل افتاد» انتهى . موضع دوم \* و بوقتی که در پای کتبی بودم بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تزییع نتوان کرد پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا بمطالعه آن رفتم و آنچ یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال یخرج الحی من المیت بیرون آوردم و آلات رصد از کراسی و کتاب الحلق و اسطرلابهای تام و نصفی و آلات دیگر که موجود بود، و باقی آنچ تعلق بضالات و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند بود و نه بمنقول معتمد بسوختم \* انتهى (۱) دوم انسانی و مطالعات فرنگی

همان اندازه که خدمت عظاملك در حفظ نفایس کتب الموت در خور تحسین است و باید جزء خدمات وزراء و مشاورین ایرانی و مسلمان ایلیخانان بمیهن و دین خود ثبت شود، عمل دیگرش که سوختن کتابهای متعلق باصول و فروع مذهب اسمعیلیه بود سزاوار تقبیح است و در هر صورت شدت تعصب و سنخ فکر و عقیده مردم آنروزگار را از عامه و خاصه از همین واقعه می توان استنباط کرد و نظر گاه محدود اهل آن ایام حتی دانشمندان و فضلا و علما را در باره علم و فایده علوم از همین عبارت عظاملك که میگوید «و باقی آنچ تعلق بضالات و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند

بود و نه بمعقول معتمد بسوختم می توان دریافت . قومی وحشی و بی تمدن با اسم مغول عالم اسلام را مورد تاخت و تاز قرار میدهد و «می کشد و میسوزد و می برد و می رود» و مردمی متمدن و با فضل و با فضیلت یعنی مسلمین نیز همین معامله را بنوعی دیگر و بنام دیگر درباره اهل فرق و مذاهب دیگر در پیش میگیرند ، خودشانرا می کشند ، کتابهایشانرا میسوزند و از همان وحشیان مغولستان که «کشند و سوختند و بردند و رفتند» با سلام و صاوات دعوت میکنند که پس از رفتن دوباره با قدرت و جلال بیشتر برگردند برای اینکه اسمعیلیه یعنی برادران دینی خود را بدست آنان براندازند . آیا کدام تعجب آورتر و تأسف انگیزتر است ؟ : وحشیگری قومی وحشی و بی تمدن که آنچه مصلحت جهانگیری ایجاب میکند همان میکنند و بدین مذهب مردم در ممالک متصرفی خود کار ندارند ؟ یا مردمی متمدن و تربیت یافته که با سلاح تعصب و خشونت رافضیه و اسمعیلیه را از بین می برند و برای از میان برداشتن این فرقه های مسلمان با بودائی و مسیحی همدست میشوند ؟ هولاکوی مغول خواجه نصیرالدین طوسی را مورد آنهمه مرحمت و عزت قرار میدهد و دست او را در حفظ علما و کتب و دعوت آنان و جمع آوری اینها ، در جمیع ممالک خود گشاده میگرداند و نظر عطا ملک را درباره حفظ نفایس کتب الموت از عرضه تلف و غارت گشتن می پذیرد ولی عطا ملک قسمت عمده آن کتابخانه را که بنظرش تعلق بضالات و غوایت اسمعیلیه داشت و نه بمنقول مستند بود و نه بمعقول معتمد غرضه حریق و آتش میسازد . اگر بخوایم بدرستی تخفیف شدت تعصب را در دوره ایلیخانان دریا بیایم باید عمل عطا ملک را با کارهای خواجه رشیدالدین وزیر مقایسه کنیم و شخصیت عطا ملک را که از پروردگان دوره ماقبل ایلیخانانست ، و در هر صورت قبل از دوره اصلی حکومت ایلیخانان که مورد بحث ماست میزیسته با شخصیت رشیدالدین وزیر که نمونه کامل فضل و فضیلت و وسعت نظر است بسنجیم . کتاب جامع التواریخ تألیف وزیر خواجه رشیدالدین مظهر کامل روش تبعی و تحقیقی ناقدانه و نمونه بارز وسعت نظر و عدم تعصب خواجه

رشیدالدین میباشد و بحثهای آزاد و دور از تعصبی که در این کتاب راجع باقوام و ملل بخصوص اقوام غیر مسلمان و مذاهب و عقائد غیر اسلامی رفته است مطلقاً تا دوره خواجه رشیدالدین نظیر نداشته است و بعد از آن نیز کمتر نظیر دارد. سبک محققانه و روش دور از تعصب خواجه رشیدالدین در تألیف این کتاب در سبک مؤرخان بعد از خواجه رشید نیز مؤثر بوده چنانکه ابوسلیمان داود بناکتی تاریخ روضة اولوالالباب فی تواریخ الاکابر والانساب مشهور به تاریخ بناکتی را تحقیقاً بتعمیت و تقلید کتاب تاریخ کبیر رشیدالدین برشته تألیف در آورده است.

یکی از اهم علل آزادی مذهبی و نبودن تعصب در دوره مانحن فیه تأثیر ارتباط فوق العاده شرق و غرب در این دوره و آمد و شد اشخاص متعدد خارجی بدر بار ایلخانان است چنانکه آثار تألیف شده در خارج از قلمرو ایلخانان وضع محدود سابق را حفظ کرده از مزیت مورد بحث محروم مانده اند (۱).

۵ - مباحثات و مناظرات آزادانه بین علمای مذاهب مختلف اسلام در دربار ایلخانان مفعول از مظاهر مهم آزادی مذهب و تخفیف تعصب در دوره مورد بحث محسوب میشود. مباحثات پسر صدر جهان بخارائی حنفی و علمای حنفی بامولانا نظام الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی و مناظرات و مجادلات سید تاج الدین آوجی و ائمه شیعه بامولانای مذکور و مناظرات علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی باهمو (۲) بشرحیکه گذشت همه حاکی از تحول اجتماعی و دینی عمیق و از رونق افتادن بازار تعصب و سیاست خشن مذهبی است.

۱- رک برون ج ۳ ص ۱۲۳-۱۲۴

۲- رک به ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۰۶ یعنی که مناظره جالبی بین علامه حلی و علمای مذاهب اربعه در حضور سلطان اولجایتو مذکور است. همچنین برای ترجمه حال علامه و مقام و اهمیت او این منابع را به بینید: الدرر الکامنه ۲: ۷۱ و دائرة المعارف اسلام (انگلیسی) ۲: ۲۷۷ و براکلمن ۲: ۱۶۴ و تکمله براکلمن ۲: ۲۰۶ و حبیب السیر ج ۳ ص ۱۹۷ و مجمع التواریخ حافظ ابرو (در ضمن وقایع سلطنت سلطان اولجایتو)